



کامل راهنمای معلم درس ادبیات فارسی
پایه دوازدهم (دوره دوم متوسطه شاخه نظری)
"گروه جسمی-حرکتی"

معاونت برنامه ریزی آموزشی و توان بخشی

سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹

به نام خداوند، مستی بخش

سخنی با همکاران گرامی

سپاس خداوند بلند مرتبه را که به ما فرصتی داد تا گامی هر چند کوچک در جهت پیشبرد اهداف آموزشی دانش آموزان جسمی-حرکتی برداریم. هدف از تهیه این مکمل آسان سازی تدریس کتاب و ارائه راهکارهایی در جهت تقویت فرآیند یاددهی - یادگیری می باشد.

* نگاهی گذرا بر کتاب درسی:

- در بخش دانش های زبانی و ادبی اصل بر آموزش مرحله ای نهاده شده است. بنابراین از گسترش مباحث و شرح غیر ضروری پرهیز شود.

از آن جا که مباحث نگارشی، دستوری و ادبی در پایه های بالاتر کامل تر بیان خواهد شد. بنابراین در آموزش باید به ساختار کتاب اکتفا نمود.

در فرآیند یاددهی - یادگیری توجه به دو نکته حائز اهمیت است:

الف- تقویت سواد خوانداری

ب- پرورش درک متن با در نظر گرفتن لایه های آن

این مکمل، با تلاش همکاران محترم شاغل در اداره آموزش و پرورش استثنایی شهر تهران خانم ها تهمین احمدی، مریم خزاعی سرمزده و مریم عباسپور تالیف و تدوین شده است. به منظور بالا بردن سطح کیفی این مکمل، از همکاران درخواست می شود تا نظرات، پیشنهادات و انتقادهای خود را به این سازمان ارسال نمایند.

ستایش

اهداف آموزشی

- ۱- آشنایی بیشتر با ادبیات تحمیدیه
- ۲- تقویت و عادت به آغاز انجام هر کاری با نام خدا
- ۳- تقویت توانایی برقراری ارتباط صمیمانه و عاطفی با پروردگار
- ۴- توانایی خواندن متون نظم و نثر همراه با درک معنای تحمیدیه

روش تدریس پیشنهادی

- ۱- بارش فکری
- ۲- روش کارآیی گروه
- ۳- روش‌های الگوی پیش سازمان دهنده

درآمدی بر درس

در این درس آشنایی بیشتر با ادبیات تحمیدیه (ستایش) و برداشت مفاهیم مربوط به آن است و آشنایی با اندیشه‌های کلامی شاعران درباره خدا و ترسیم سیمای خداوند با توجه به فرهنگ خاص ایرانی و آشنایی دقیق‌تر با صفات پروردگار چون حکیم، عظیم، کریم و ... می‌باشد و تقویت علاقه و باور نسبت به بندگی خداوند و حمد الهی و برقراری ارتباط صمیمانه و عاطفی با پروردگار است.

معنی شعر:

بیت اول: خداوندا تو را ستایش می‌کنم که پاک و منزّه هستی جز راهی که تو به من نشان می‌دهی راه دیگری نمی‌روم.

آرایه‌ها: (استعاره: ملکا (خدا) ، تلمیح: پاکی (سبحان الله) ملکا (مالک یوم الدین) مصراع دوم (صراط مستقیم) ، ایهام: راهنما (۱. هدایت کننده ۲. نشان دهنده راه)

بیت دوم: فقط به درگاه تو رو می‌آورم و فقط به دنبال فضل و بخشش تو هستم و فضل تو را طلب می‌کنم، فقط توحید و یگانگی تو را می‌ستایم. زیرا که شایسته وحدانیت و یگانگی هستی.

آرایه‌ها: تلمیح: (قل هو الله و احد)، جناس: (جویم، پویم)

بیت سوم: تو دانا‌ی بزرگ بخشنده و مهربان هستی تو گرم‌کننده و عامل فضل هستی تو شایسته ستایش هستی.

آرایه‌ها: واج آرای: مصوت بلند (ی)، تلمیح: رحیم بودن خداوند، کریم بودن پروردگار، ایهام: نماینده (۱. نشان دهنده، ۲. نشان یک چیز)

بیت چهارم: نمی‌توانم وصف تو را بگویم زیرا تو در فهم نیز نمی‌گنجی و نمی‌توان برای تو هیچ ماندی پیدا کنم. زیرا در تصوّر و خیال هم نمی‌گنجی. آرایه‌ها: جناس: (وهم و فهم)، واج آرای: (ن در نتوان، گفتن، نیایی)، تلمیح: در مصراع اول (هوالذی لایدرکه بعدالهمم ولا...) از حضرت علی (ع)، در مصراع دوم (لیس کمثله شیء)

بیت پنجم: خدایا تو بزرگ، ارجمند، اطمینان بخش، نور و شادی هستی و بخشنده و پاداش‌دهنده هستی.

آرایه‌ها: مراعات نظیر: (عز و جلال) تلمیح: (الله ذوالجلال و الاکرام، مصراع دوم (الله نورالسموات و الارض)، واج آرای: (ی)

بیت ششم: خدایا تو همه‌ی غیب‌ها را می‌دانی و همه‌ی عیب‌ها را تو می‌پوشانی و همه کم و زیاد شدن‌ها به دست تو است.

آرایه‌ها: جناس: (غیبی و عیبی) تضاد: (بیش و کم، گاهی و فزایی)، تلمیح: (عالم الغیب) همه غیب بدانی)، ستار العیوب (همه عیبی بپوشی) مصراع دوم (تعز من تشاء تذل من تشاء)

بیت هفتم: سنایی با تمام وجودش تورا ستایش می‌کند به یگانگی امیدوار است که از آتش دوزخ رهایی پیدا کند.

آرایه‌ها: مراعات نظیر: (لب و دندان ، آتش و دوزخ، مجاز: (لب و دندان (وجود)، آتش (عذاب)، تلمیح: مصراع دوم (وقنا عذاب النار)

درس اول: شکر نعمت

اهداف آموزشی

- ۱- آشنایی با آثار ادبی تعلیمی از جمله دیباچه گلستان سعدی
- ۲- دریافت آموزه‌های مهم اخلاقی و دینی مانند: شکر نعمت، امید به عفو و بخشش خداوند و ...
- ۳- توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی
- ۴- به کار بردن آموزه‌های محتوایی درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری.
- ۵- خوانش درس بالحن تعلیمی

روش تدریس پیشنهادی

- کارایی گروه
- الگوی پیش سازمان دهنده
- پرسش و پاسخ
- پژوهش محوری و ...

درآمدی بر درس: درس شکر نعمت برگرفته از تحمیدیه کتاب گلستان سعدی است که از جمله آثار بارز ادبیات فارسی محسوب می‌شود.

تحمیدیه به بخش آغازین آثار نویسندگان و شاعران گفته می‌شود که به سپاسگزاری و یاد کردن از نعمت‌های خداوند می‌پردازد.

معنی عبارات و ابیات:

۱- **مَنّت** خدای را عزوجل، که طاعتش موجب قربت است و به شکراندرش مزید نعمت. سپاس و ستایش مخصوص خداوند بزرگ و بلند مرتبه‌ای است که اطاعتش سبب نزدیکی به او می‌شود. و شکرگزاری از او باعث افزایش نعمت می‌گردد.

آرایه: سجع (قربت، نعمت)

نکته: «خدای را»، «را» به معنی برای است.

۲- هر نفسی که فرو می‌رود مُمدِ حیات است و چون برمی‌آید مفرّجِ ذات. هر نفسی که می‌کشیم (دم) باعث ادامهٔ زندگی است و وقتی بیرون آید (بازدم) شادی بخش وجود است.

آرایه: سجع (حیات و ذات) - تضاد: (فرو می‌رود - برمی‌آید)

۳- پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب. پس در هر نفس دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی باید شکر به جای آورد.

۴- از دست و زبان که برآید / کز عهدهٔ شکرش به درآید؟

چه کسی این توانایی را دارد که با کردار و گفتار خود خدا را آن گونه که شایسته است شکر کند؟

آرایه: «دست» مجاز از کردار / «زبان»: مجاز از گفتار / تناسب (دست و زبان)

بیت دارای استفهام انکاری است (از دست و زبان کسی بر نمی آید)

۵- «اعملوا آل داوُدُ شکرًا و قلیلًا من عبادی الشکور»

ای خاندان داود سپاس به جای آورید و عده کمی از بندگان من سپاسگزارند.

آرایه: تضمین.

۶- بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

بهتر است که بنده به خاطر گناه و کوتاهی خود از خداوند طلب بخشش کند.

۷- ورنه سزاوار خداوندی اش کس نتواند که به جای آورد

و گر نه هیچ کس نمی تواند خداوند را آنگونه که شایسته است، شکر کند.

۸- باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

رحمت بی کران الهی مانند باران به هم رسیده و سفره نعمت بی مضایقه و سخاوتمندانه اش در همه جا

گسترده است.

آرایه: اضافه تشبیهی (باران رحمت / خوان نعمت) - سجع (رسیده و کشیده)

۹- پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه ی روزی به خطای منکر نبرد.

آبروی بندگان خود را به خاطر گناهی آشکار نمی ریزد و روزی معین آن ها را به خاطر اشتباه

ناپسندشان قطع نمی کند.

آرایه: سجع (ندرد و نبرد) - تناسب (گناه و خطا) - اضافه تشبیهی (پرده ناموس)

کنایه: (پرده دریدن) = کنایه از آبروریزی کردن.

۱۰- فرآش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد

زمین بپرورد. به باد صبا دستور داده تا سبزه ها را مانند فرشی سبز رنگ بگستراند و به ابر بهاری

فرموده تا مانند دایه‌ای که به فرزند شیر می‌دهد گیاهان را مانند دخترانی در گهواره زمین پرورش دهد.

آرایه: اضافه تشبیهی: (فراش باد صبا/ دایه ابر بهاری/ بنات نبات / مهد زمین)

استعاره: (فرش زمردین استعاره از سبزه‌ها) - جناس = (بنات و نبات) / (فراش و فرش)

۱۱- درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده.

به عنوان هدیه نوروز لباس سبزی را از جنس برگ به درختان پوشانده و به خاطر آمدن فصل بهار، شکوفه را مانند کلاهی بر سر شاخه‌های کوچک قرار داده است.

آرایه: مراعات نظیر (درخت، سبز، ورق، شاخ، شکوفه) - اضافه تشبیهی (قبای ورق/ اطفال شاخ / کلاه شکوفه) - تناسب: (خلعت، قبا و کلاه) - استعاره (خلعت نوروزی استعاره از برگ و گل) - سجع (گرفته و نهاده) - تشخیص (دادن خلعت به درختان و نهادن کلاه بر سر شاخه)

۱۲- عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیش نخل باسق گشته.

شیره درخت انگور به قدرت خداوند به عسل خالص تبدیل شده و در اثر توجه و پرورش او دانه خرما به درختی بلند و استوار تبدیل شده است.

آرایه: سجع («فایق و باسق» / «شده و گشته» - تناسب (تاک و خرما)

۱۳- ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

ای انسان، تمام پدیده‌های هستی در تلاش هستند تا تو بتوانی روزی خود را به دست آوری و غافل از خداوند از آن استفاده نکنی.

آرایه: مراعات نظیر: «ابر، باد، مه، خورشید و فلک» مجاز از همه پدیده‌های هستی.

مجاز: «نان» مجاز از روزی.

۱۴- همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

تمام آفرینش مطیع و فرمانبردار تو هستند، منصفانه نیست که تو فرمانبردار خداوند نباشی.

۱۵- در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالیمان و صفوت آدمیان و تتمه دور

زمان محمد مصطفی صلی ... علیه و آله و سلم.

از پیشوای همه جهانیان و مایه فخر موجودات و رحمت جهانیان و برگزیده انسان‌ها و مایه تمامی و

کمال دور زمان محمد مصطفی که درود خداوند بر او و خاندانش باد روایت شده است.

آرایه: سجع (کاینات و موجودات / عالیمان و آدمیان و زمان)

۱۶- شفیع مطاع نبی کریم قسیم جسیم نسیم وسیم

او شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، زیبا، خوش اندام، خوش بو و دارای نشان پیامبری است.

آرایه: واج آرایی (تکرار صامت‌های «س» و «م» و مصوت «ی»)

۱۷- بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجمالِه حسنات جمیع خصالِه صلوا علیه وآله

به واسطه کمال خود به مرتبه بلند رسید و با جمال نورانی خود تاریکی‌ها را برطرف کرد؛ همه خوبی‌ها

و صفات او زیباست، بر او و خاندانش درود بفرستید.

۱۸- چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح

کشتیبان؟

ای پیامبر، وقتی مسلمانان پشتیبانی چون تو دارند، غمی ندارند، همان طور که آن کس که در کشتی

نوح است از موج و طوفان دریا ترسی ندارد.

آرایه: تلمیح (اشاره به داستان حضرت نوح) - اضافه تشبیهی (دیوار امت) - جناس: (پشتیبان و کشتیبان)

۱۹- هر گاه یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جل و علا بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند.

هر زمان یکی از بندگان گنهکار آشفته حال دست خود را به امید پذیرفتن توبه‌اش به درگاه خداوند بزرگ و بلند مرتبه بالا بیاورد، خداوند به او توجهی نمی‌کند.

آرایه: کنایه (در کسی نظر نکردن کنایه از بی توجهی کردن) - جناس: (انابت و اجابت)
۲۰- بازش بخواند؛ باز اعراض فرماید، بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند.

دوباره آن بنده، خداوند را صدا می‌کند باز هم خداوند روی برمی‌گرداند، بار دیگر به تضرع و زاری خداوند را صدا می‌زند.

۲۱- حق، سبحانه و تعالی - فرماید، یا ملائکتی قد استحیت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له.
خداوند پاک و بلند مرتبه می‌فرماید: ای فرشتگانم، من از بنده خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد، پس او را آمرزیدم.

۲۲- دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.
دعوت بنده‌ام را پذیرفتم و آرزوی او را برآورده کردم زیرا از این که بنده من بسیار دعا و زاری کند و خواسته‌اش را برآورده نسازم شرم می‌کنم.

آرایه: سجع (کردم، برآوردم، دارم)

۲۳- کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار

لطف و بخشش خداوند بزرگ را ببین که بنده گناه کرده است و او شرمنده شده است.

آرایه: تلمیح به حدیث «یا ملائکتی قد استحیتُ غفرت لهُ»

۲۴- عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبدناکَ حقّ عبادتک و واصفان حلیه

جمالش به تحیر منسوب که: «ما عرفناک حقّ معرفتک»

گوشه نشینان بارگاه پرشکوهش به کوتاهی خود در عبادت اقرار می کنند و می گویند «آن چنان که

شایسته توست تو را نپرستیدیم» و توصیف کنندگان زیور زیبایی خداوند در حیرت اند و می گویند: «تو

را چنان که سزاوار توست نشناختیم»

آرایه: جناس (جمال و جلال) - اضافه تشبیهی: «کعبه جلال» و «حلیه جمال»

۲۵- گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز

اگر کسی از من بخواهد که خداوند را برایش توصیف کنم، من که عاشق او هستم چگونه از او که بی

نشان است چیزی بگویم؟

آرایه: کنایه (بی دل کنایه از عاشق) - استفهام انکاری: (چه گوید باز؟)

۲۶- عاشقان کشتگان معشوق اند بر نیاید ز کشتگان آواز

عاشقان کسانی هستند که در راه رسیدن به معشوق جان خود را از دست داده اند و انسانی که مرده

است دیگر نمی تواند سخن بگوید.

آرایه: مجاز (آواز مجاز از سخن) - واج آرایی: تکرار صامت «ش».

۲۷- یکی از صاحب دلان سر از جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.

یکی از عارفان به حالت تفکر و تأمل فرو رفته بود و در دریای کشف حقایق غرق شده بود.

آرایه: کنایه (سر به جیب فرو بردن: کنایه از گوشه گیری) - سجع (برده و شده)

۲۸- آن گه که از این معاملات باز آمد، یکی از دوستان به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟»

وقتی که از آن اندیشه عارفانه بیرون آمد یکی از دوستان از روی صمیمیت از او پرسید: «از این راز و نیاز عاشقانه با خدا برای ما چه هدیه آورده‌ای؟»

آرایه: جناس: (بوستان و دوستان)

۲۹- گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه اصحاب را
گفت می خواستم وقتی به درخت معرفت الهی رسیدم مقداری از آن معارف و حقایق را به عنوان هدیه
برای دوستان بیاورم.

آرایه: استعاره (درخت گل استعاره از معرفت الهی)

۳۰- چون برسدیم، بوی گلم چنان مست کرده که دامنم از دست برفت.
زمانی که مقداری از معرفت الهی را درک کردم، چنان بی خود شدم که اختیار خود را از دست دادم.

آرایه: کنایه (از دست رفتن دامن کنایه از بی اختیار شدن)

۳۱- ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
ای بلبل عشق را از پروانه یاد بگیر که در راه معشوق سوخت و بین رفت اما اعتراضی نکرد و ناله‌ای سر
نداد.

آرایه: استعاره (مرغ سحر استعاره از مدعیان دروغین / پروانه استعاره از عاشق واقعی) - کنایه (آواز

نیامدن کنایه از اعتراض نکردن) - تشخیص (ای مرغ سحر) - تناسب (مرغ سحر، پروانه)

۳۲- این مدعیان در طلبش بی خیرانند کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

این افرادی که مدعی رسیدن به عشق الهی هستند در واقع از خداوند بی‌خبرند، زیرا کسی که خداوند را شناخت در او محو می‌شود و خبری از او به دیگران نمی‌رسد.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

واژه معادل	معنا
وسیم	دارای نشان پیامبری
مفرح	شادی بخش
انابت	به خدای تعالی بازگشتن
وظیفه بریدن	قطع کردن مقرری

۲- سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آن‌ها در زبان فارسی وجود دارد.

قربت: نزدیکی ← غربت: دوری حیات: زندگی ← حیاط: زمین جلو ساختمان

خوان: سفره ← خان: رئیس، سرور بحر: دریا ← بهر: برای

منسوب: نسبت داده شده ← منصوب: به شغل و مقامی گذاشته شده

۳- این قسمت به عهده دانش‌آموزان می‌باشد.

۴- در کدام قسمت از متن درس، «جهش ضمیر» دیده می‌شود؟ دلیل خود را بنویسید.

«بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت»

ضمیر «م» در گلم مفعول است و جایگاه آن پس از «مست» است. (بوی گل چنان مستم کرد)

ضمیر «م» در «دامنم»، مضاف الیه «دست» است. (دامن از دستم برفت)

قلمرو ادبی

۱- مرغ سحر: نماد مدعیان دروغین عاشقی / پروانه: نماد عاشقان راستین.

۲- الف - اضافه تشبیهی (باران رحمت، خوان نعمت، فراش باد صبا، دایه ابر بهاری، مهد زمین، بنات

نبات) / سجع: «رسیده و کشیده» و «بگسترد و بپرورد»

ب - استعاره: فرش زمردین استعاره از «سبزه‌ها».

قلمرو فکری

۱- گوشه نشینان بارگاه پرشکوهش به کوتاهی عبادت خود اقرار می‌کنند و می‌گویند: «تو را چنان که

شایسته است، پرستش نکردیم.»

۲- تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری: قدردان نعمت‌های خداوند بودن.

- چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان: تکیه بر حمایت پیامبر اکرم (ص).

- بی دل از بی نشان چه گوید باز؟ عاجز بودن عاشق از شناخت و توصیف خداوند.

۳- واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که: «ما عرفناک حق معرفتک»

گنج حکمت: گمان

معنی: می‌گویند که مرغابی‌ای در آب روشنایی می‌دید؛ تصوّر می‌کرد که ماهی است تلاش می‌کرد آن

را بگیرد. اما چیزی به دست نمی‌آورد. وقتی که چندین بار تلاش کرد و نتیجه‌ای ندید، آن را رها کرد.

روز دیگر هر وقت که ماهی می‌دید تصوّر می‌کرد که همان روشنایی است؛ تلاشی نمی‌کرد و نتیجه‌ی

این تجربه آن بود که هر روز گرسنه باشد.

درس دوم: مست و هُشیار در مکتب حقایق

۱- اهداف آموزشی

۱. دریافت و عمل به آموزه‌های اخلاقی
۲. توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی
۳. آشنایی با مناظره
۴. آشنایی با مثنوی اشعار پروین اعتصامی
۵. شناختن واژگان و ترکیب‌های جدید.

۲- روش تدریس پیشنهادی

-ایفای نقش

- نمایش

- پرسش و پاسخ

-سخنرانی

در آمدمی بر درس

این شعر نوشته پروین اعتصامی (۱۲۸۵-۱۳۲۰) شاعر معاصر که اشعار او بیشتر «تعلیمی» است. یک دیوان اشعار با ۲۴۸ قطعه شعر دارد. او با پرداختن به مسائل روز اجتماع مثل فقر، ستم، ریا، تزویر، فساد و ... خود را در ردیف شاعران متعهد قرار داده است.

حافظ: شاعر قرن ۸ اهل شیراز. دیوان حافظ آثار اوست.

این شعر نوعی مناظره است. مناظره در لغت به معنی «با هم گفتگو و نظر کردن» است. در واقع به مجادله، نزاع و بحث با یکدیگر در حقیقت و ماهیت چیزی مناظره گویند. در ادب فارسی، مناظره بر مبنای «سؤال و جواب» شکل می‌گیرد. و این هر دو خاص شعر فارسی است.

معنی درس:

۱. محتسب مستی را در راه دید و یقه لباس او را به نشانه دستگیری گرفت. مست گفت: ای دوستِ من این که گرفته‌ای پیراهن من است نه افسار حیوانات.

آرایه : است و نیست : تضاد / مست، است : جناس / گریبان و پیراهن : مراعات نظیر

۲. محتسب گفت: تو به خاطر مست بودن بی تعادل راه می‌روی. مست گفت جرم و گناه از راه رفتن من نیست، در این جامعه راه ناهموار است.

آرایه : افتان و خیزان : تضاد / آن سبب : ترکیب وصفی.

۳. محتسب گفت: باید تو را به خانه قاضی ببرم مست گفت: برو صبح بیا. قاضی که نصف شب بیدار نیست.

آرایه : صبح، نیمه شب : تضاد / خانه قاضی : ترکیب اضافی.

۴. محتسب گفت: خانه حاکم شهر (فرماندار) نزدیک است. بیا به آن جا برویم. مست گفت: از کجا

معلوم که حاکم شهر در میخانه نیست؟

آرایه : جا، کجا : جناس / سرای والی، خانه خمّار : ترکیب اضافی.

۵. محتسب گفت: تا وقتی که شهربان را خبر کنم برو در مسجد بخواب. مست گفت: مسجد که محل

خواب انسان‌های بدکار نیست.

آرایه : خوابگاه مردم بدکار : ترکیب اضافی و وصفی.

۶. محتسب گفت: سکه‌ای به عنوان رشوه به من بده و خودت را از دست من رهایی بده. مست گفت:
در شرع رشوه دادن حرام است.

آرایه : پنهان : قید / کار شرع : ترکیب اضافی.

۷. محتسب گفت: به عنوان جریمه و تاوان، لباست را از تنت می‌کنم. مست گفت: از شدت فقر لباس
من پوشیده است و تنها تاروپود آن باقی مانده است.

آرایه : جامه، پود، تار : مراعات نظیر.

۸. محتسب گفت: خبر نداری که از بی تعادلی کلاه از سرت افتاده و رسوا شده‌ای. مست گفت: انسان
باید عقل داشته باشد در این صورت نداشتن کلاه عیب محسوب نمی‌شود.

آرایه : عقل سر : مراعات نظیر / کلاه از سر افتادن : کنایه (بی تعادلی)

۹. محتسب گفت: یقیناً شراب زیاد خورده‌ای که چنین مست شده‌ای. مست گفت: ای بیهوده‌گو در
شرع سخن از زیادی و کمی شراب نیست. بلکه در هر صورت، شراب حرام است.

آرایه : چنین : قید / بیهوده گو : شبه جمله (ندا و منادا)

۱۰. محتسب گفت: انسان هوشیار باید مست را مجازات شرعی کند. گفت: من که در این شهر
هوشیاری نمی‌بینم و هر کس به خاطر گناهی، مست است. پس تو هوشیاری پیدا کن تا من را

مجازات کند.

آرایه: مست، هشیار : تضاد / هشیار مردم : ترکیب وصفی.

قلمرو زبانی:

۱- محتسب = مأموری که کارش نظارت بر اجرای احکام دین بود.

حد = مجازات شرعی / غرامت = جریمه جبران خسارت مالی

۲- شویم = رویم / نیست = وجود ندارد / نیست = فعل اسنادی / نیست = وجود ندارد / می شویم = خواهیم شد.

قلمرو ادبی:

- ۱- شیوهی گفت و گو در این درس به صورت مجادله بین دو نفر است که «مناظره» نام دارد.
- ۲- معنای بیت: حال نامناسب ما را به محتسب گزارش نکنید که خود او نیز پیوسته به دنبال عیش و شادمانی است. هر دو شیوه «طنز» نوشته شده‌اند.

قلمرو فکری:

- ۱- رشوه خواری / نا به سامانی و فساد جامعه
- ۲- بیت هشتم: سطحی فکری محتسب و عقل گرایی مست.
- بیت نهم: ناپسندی مطلق گناه و نگاه سطحی محتسب.
- ۳- شعر حافظ: ارتباط موضوعی: بی توجهی مست به حرف‌های محتسب است. زیرا خود محتسب ریاکار است.

شعر مولوی: ارتباط موضوعی: غرامت خواهی مأمور حکومت و رشوه خواری او.

شعر خوانی:

- ۱- ای سالکی که از معرفت خدا بی خبر هستی در راه او تلاش کن تا معرفت بدست آوری. زیرا تا وقتی که انسان مدتی از پیروان راه پیروی نکند به کمال نمی‌تواند برسد.

۲- ای جوینده حقیقت آگاه باش و در مدرسه حقیقت جویی در پیشگاه معلم عشق (عارف) تلاش کن تا روزی به مقام پیر برسی.

۳- ای جوینده حقیقت وجود مادی خود را که مانند مس بی ارزش است، ترک کن تا عشق را که مانند کیمیا ارزشمند است، به دست بیاوری و وجودت مانند زر ارزشمند شود.

۴- ای انسان دلبستگی دنیوی تو را از مقام انسانی دور کرده است. زمانی به جایگاه واقعی و الهی خود دست پیدا می کنی که از غرق شدن در زندگی مادی رهایی یابی.

۵- اگر عشق الهی هم چون نوری به وجود تو بتابد به خدا قسم که در زیبایی از آفتاب هم فراتری.

۶- در دریای عشق الهی یک لحظه فرو برو و یقین داشته باش که اگر جلوه های آفرینش به اندازه ی هفت دریا هم باشد، نمی توانند به اندازه یک ذره هم روح تو را آلوده کنند.

۷- اگر در راه خداوند که صاحب شکوه و جلال است، وجود مادی خود را رها کنی و بی قرار و سرمست باشی، نور الهی تمام وجودت را فرا می گیرد.

۸- اگر همواره به خشنودی خدا بیندیشی بدون تردید بصیرت خواهی یافت و دلت صاحب معرفت خواهد شد.

۹- اگر وجود تو در اثر عشق الهی دگرگون شده به کمال برسد، اطمینان داشته باش که روح از هر خلل و دگرگونی در امان است.

۱۰- ای حافظ: اگر عاشق رسیدن به وصال یار ازلی (خدا) هستی باید با فروتنی، از عارفانی که هنر و فضیلت رهبری و ارشاد دارند، پیروی کنی.

درس سوم: آزادی

اهداف آموزشی

- ۱- آشنایی با ادبیات پایداری و شاعران آزادیخواه، فرخی یزدی و عارف قزوینی
- ۲- درک صحیح و خوانش متن درس
- ۳- به کار بردن آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری
- ۴- توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس مانند قناعت، دوری از وابستگی‌های مادی

روش تدریس پیشنهادی

- ۱- بارش فکری
- ۲- روش تدریس کارایی گروه
- ۳- بحث گروهی
- ۴- پرسش و پاسخ

درآمدی بر درس

شعر آزادی در قالب غزل، نمونه‌ای از اشعار وطنی اوست که به سلطه بیگانگان و بیدادگری محمدعلی شاه به خصوص در بیت آخر اشاره دارد.

دوره قاجار، آغاز پیدایش جریان‌های اصلاح طلب، نوگرا، و اندیشه‌های مدرن ایرانی است که جدا از دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی غرب قابل بررسی نیست. بعد از انقلاب مشروطه شعر در خدمت مضامین اجتماعی و سیاسی قرار گرفت. شعر شاعران این دوره، بازتاب باورها و نگرش‌های آنان درباره تحولات اجتماعی عصر است.

غزلیات عارف قزوینی ابتدا با مضامین عاشقانه همراه بود و بعد از ظهور انقلاب مشروطه مانند سایر شاعران هم عصر وی غزل را در خدمت مضامین اجتماعی (آزادی وطن دوستی و ...) قرار داد. این شاعر آزادیخواه با انتقاد تند از واقعیت‌های اجتماع جَوّ خفقان و استبداد حاکم بر جامعه عصر، مبارزه با بیگانگان را با شعرهایش انعکاس داد. مهم‌ترین مؤلفه‌های ادبیات پایداری در اشعار عارف قزوینی عبارتند از:

دفاع از وطن، استعمار ستیزی، دعوت به اتحاد و پرهیز از تفرقه، دعوت به بیداری امت اسلامی و ...

معنی شعر:

بیت اول: ناله و زاری پرنده گرفتار (شاعر) به خاطر وطن است روش پرنده‌ای اسیر در قفس نیز مانند من به خاطر وطن است.

آرایه‌ها: (ناله استعاره از شعر شاعر / مرغ اسیر استعاره از خود شاعر / مرغ، قفس، اسیر: مراعات نظیر / مصراع دوم: تشبیه، مسلک مرغ گرفتار قفس مانند مسلک من است.

بیت دوم: از باد صبحگاهی انتظار دارم که خبر گرفتاری مرا به رفیقم که در کنار چمن آزاد است ببرد.

آرایه‌ها: (تشخیص، کمک خواستن از باد سحر) / استعاره، چمن استعاره از سرزمین آزاد / جناس ناقص افزایشی، من و چمن)

بیت سوم: ای هم میهنان برای آزادی خود چاره‌ای بیندیشید زیرا هر کس برای آزادی فکری نکند مانند من اسیر می‌شود.

آرایه‌ها: (تشبیه، آن فرد مثل من است).

بیت چهارم: آن کشوری که بدست بیگانگان آباد شود خانه غم است و باید به اشک ویران شود.

آرایه‌ها: (مجاز، خانه مجاز از وطن است / تناسب، اشک و بیت الحزن / تکرار، خانه).

بیت پنجم: آن لباسی که به خاطر حفظ وطن به خونت آغشته و مالیده نشود ارزشی کمتر از کفن دارد، و باعث بی آبرویی است پس باید آن را پاره کنی. آرایه‌ها: (کنایه، غرقه به خون شدن، جامه کنایه از شهید شدن / تناسب، جامه و وطن / واج آرایه، تکرار صامت ن).

بیت ششم: آن کسی (محمدعلی شاه) را که در این کشور مانند سلیمان پادشاه خود کردیم امروز همه مردم اطمینان پیدا کردند که او شیطان است. آرایه‌ها: (تضاد، اهریمن و سلیمان / تناسب، ملت و ملک / تلمیح، اشاره به داستان حضرت سلیمان (ع) و ربوده شدن انگشتری او توسط دیو).

دفتر زمانه:

بیت اول: هیچ وقت دلم برای تعلقات دنیا، غمگین و افسرده نبود و غم آن را نخورده‌ام آری دل، غم و اندوه نداشت تا از بیش و کم آن سخن به میان آید و درباره‌اش فکر کنم.

آرایه‌ها: (مجاز، دل مجاز از وجود / تضاد، بیش و کم / تکرار، غم، کم و بیش / کنایه، غم، کم و بیش نداشتن کنایه از اهمیت نداشتن مادیات / جناس ناقص، غم و کم)

بیت دوم: هر ملت و کشوری انسانهای آگاه قلم به دست نداشته باشد و اهل دانش نباشد نام آن ملت و کشور از صفحات تاریخ حذف می‌شود و نابود می‌شود.

آرایه‌ها: (اضافه تشبیهی، دفتر زمانه / کنایه، از قلم افتادن کنایه از فراموش شدن / صاحب قلم کنایه از فرهیخته و خردمند بودن / مراعات نظیر، دفتر، قلم و صاحب قلم)

بیت سوم: به راستی هر انسانی که به جامعه و تفکر جامعه خود احترام نگذارد در نزد خردمندان قابل احترام نیست.

آرایه‌ها: (تناسب، اهل خرد و فکر / تکرار، محترم)

بیت چهارم: با وجود اینکه تمام هستی من از ثروت و خوشی‌های دنیا خالی است آسایش و آرامشی دارم که جمشید چنین آسایشی نداشت.

آرایه‌ها: (لف و نشر مرتب، جیب و جام، مال و می / جناس ناقص، جام و جم، مال و ما / واج آرای، صامت جیم و میم / تلمیح، به داستان جمشید و جامش / کنایه، خالی بودن جیب از مال کنایه از فقیر بودن / خالی بودن جام از می کنایه از شاد نبودن)

بیت پنجم: انصاف و عدل موافق و طرفدار بسیار داشت اما موافق و طرفداری مانند: فرخی پایدار و ثابت قدم و وفادار نداشت.

آرایه‌ها: (تکرار، موافق / تناسب، انصاف و عدل / کنایه، ثابت قدم بودن کنایه از محکم بودن، ایستادگی کردن)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- در بیت اول تلاش و کوشش / در بیت دوم اراده

۲- بیت ۳ فکری ای هموطنان در آزادی خویش / بنماید که هر کس نکند مثل من است. (هر کس

فکری برای خود نکند: حذف مفعول به قرینه لفظی) - بیت ۴ (حذف نهاد به قرینه لفظی) - بیت ۵

(حذف نهاد به قرینه لفظی)

قلمرو ادبی:

۱- الف) مرغ اسیر چون منظور شاعر است و ترکیب در معنای غیرواقعی خودش بکار رفته است. شاعر

برای بیان آزادی خود، خود را همچون پرنده‌ای در قفس می‌داند.

ب) بیت الحُزْن مجاز از دل و در معنای واقعی بکار نرفته است.

پ) معنای واقعی خانه‌ای که حضرت یعقوب ساخت و به خاطر گریه‌های زیادش در فراق فرزندش حضرت یوسف آن خانه ماتمکده شد.

۲- الف) جمشید پادشاه پیشدادی جامی داشت منسوب به جام جم که با نگاه کردن به آن نادیده‌ها را می‌دید.

ب) **بیت اول مصرع اول:** خالی بودن تمام هستی از ثروت و طَرَب (جیب تُهی از مال: کنایه از فقر و بی چیزی / جام تُهی از می: کنایه از عدم خوشی و مستی)

قلمرو فکری:

۱- آن کس (محمدعلی شاه) را که در این کشور مانند سلیمان پادشاه خود کردیم امروز همه مردم اطمینان پیدا کردند که او شیطان است - مفهوم اشاره به سلطه بیگانگان و بیدادگری محمد شاه قاجار.

۲- الف) دوستان و افرادی که آزاد هستند و نسبت به کشورشان بی تفاوت هستند و برای آزادی تلاش نمی‌کنند.

ب) نویسندگان و انسانهای آگاه و متفکر

۳- محتوای درس مانند درون مایه غزل اجتماعی آزادی: وطن پرستی، بیگانه ستیزی و نفرت از حاکمان زورگو است. فریاد آزادی خواهی در شعر و روشنفکری و دعوت به اتحاد مردم و مبارزه برای آزادی در شعر دیده می‌شود.

۴- موافق ثابت قدم و عدالت خواه.

۵- ایثار و جانفشانی در راه وطن و آزادی، بیگانه ستیزی، میهن دوستی.

درس پنجم: دماوندیه

هدف‌های آموزشی

- ۱- آشنایی بیشتر با ادبیات پایداری
- ۲- ایجاد نگرش مثبت به مفهوم پایداری و لزوم مبارزه در برابر دشمن
- ۳- توانایی خوانش متن درس با لحن حماسی
- ۴- تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل شعر و نکته‌های کلیدی متن

روش پیشنهادی تدریس

- قضاوت عملکرد
- کارایی گروه
- روش بحث گروهی
- پرسش و پاسخ

درآمدی بر درس

شعر دماوندیه سروده «ملک الشعراء بهار» است که در قالب «قصیده» سروده شده است. بهار در این شعر با روی آوردن به نماد، پیوند زیبایی بین کوه دماوند و انسان برقرار کرده است. ویژگی‌های ظاهری دماوند، وجوه اشتراک بسیاری با مخاطبان قصیده او دارد و او در بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی و دردهای مردم روزگار خود را با توصیف همین پدیده‌های طبیعی بیان می‌کند.

معنی ابیات:

بیت اول: ای دماوندی که مانند دیو سفید اسیر و گرفتار شده‌ای. ای بام جهان، ای دماوند.

آرایه: تشخیص (ای دماوند، خطاب قرار دادن دماوند) - استعاره («دیو سپید» و «گنبد گیتی» استعاره از دماوند) - کنایه (پای در بند بودن: کنایه از اسیر و گرفتار بودن) - تلمیح (اشاره به هفت خان رستم و کشتن دیو سفید) - تشبیه (دماوند به دیو سپید و گنبد گیتی)

بیت دوم: تو کلاه خود نقره‌ای از برق بر سر گذاشته‌ای و کمربندی آهنین (صخره‌ها) به دور کمربت بسته‌ای.

آرایه: استعاره (سپید استعاره از برف / آهن استعاره از صخره‌ها و سنگ‌ها) - تشخیص («کلاه خود بر سر داشتن» و «کمربند بر میان بستن» برای دماوند) - مراعات نظیر (کلاه خود، آهن و کمربند)

بیت سوم: برای این که مردم تو را ببینند، چهره عزیز خود را پشت ابر پنهان کرده‌ای.

آرایه: حسن تعلیل (شاعر علت فراتر از ابرها بودن دماوند را بی‌زاری از مردم و پنهان کردن چهره دانسته است - تشخیص («روی»، «چهره» و «نهفتن» برای دماوند) - مراعات نظیر (چشم، روی و چهره)

بیت چهارم و پنجم: برای این که از هم صحبتی با انسان‌های حیوان صفت و این مردم شوم دیو مانند رها شوی به آسمان رفته و با خورشید هم پیمان شده و به سیاره مشتری پیوسته‌ای.

آرایه: حسن تعلیل (شاعر علت بلندی و به آسمان رفتن دماوند را رها شدن از دست مردم حیوان صفت می‌داند) مجاز («دم» مجاز از هم نشینی) - استعاره («ستوران» استعاره از مردم پست) - «شیر سپهر» استعاره از خورشید) - تضاد: («سعد» و «نحس») - تشبیه (مردم به دیو)

بیت ششم و هفتم: وقتی زمین از ظلم و ستم آسمان، سرد، سیاه، بی صدا و معلق شد، از روی خشم، مشت محکم به آسمان زد که آن مشت تو هستی، ای دماوند.

آرایه: حسن تعلیل (شاعر علت برآمدن دماوند را مُشتی می‌داند که زمین به نشانهٔ اعتراض به ظلم و ستم آسمان به سوی آن پرتاب کرده است). - تشخیص: («جور گردون»، «خاموش بودن زمین»، «مشت زمین»، «خشم زمین») - تشبیه: (آن مشت تویی)

بیت هشتم: ای دماوند تو مشت سنگین روزگار هستی که از گذر روزگاران به جا مانده‌ای.

آرایه: تشبیه (دماوند به مشت روزگار) - تشخیص (مشت روزگار) - واج آرایه: تکرار صامت «ش»

بیت نهم: ای دماوند که مانند مشت زمین هستی به آسمان برو و چند ضربه به آن بزن.

آرایه: تشخیص (مشت زدن دماوند) - استعاره (مشت زمین استعاره از دماوند) - تضاد (زمین و آسمان)

بیت دهم: نه نه، تو مشت روزگار نیستی، ای کوه از این گفتهٔ خود راضی و خشنود نیستم.

آرایه: تشخیص (خطاب قرار دادن کوه) - واج آرایه: تکرار صامت «ن»

بیت یازدهم: تو قلب غمگین و یخ زدهٔ زمین هستی که از شدت درد مدتی است ورم کرده و بالا آمده.

آرایه: تشخیص (قلب زمین) - استعاره («ورم» استعاره از برآمدگی) - تشبیه (دماوند به قلب یخ زده) -

مراعات نظیر (درد و ورم)

بیت دوازدهم: برای این که درد و ورم بهبود یابد، برف را مثل مرهمی از کافور بر آن قرار دادند.

آرایه: استعاره (کافور استعاره از برف) - تناسب (درد، ورم، ضماد) - تضاد (درد و مرهم)

بیت سیزدهم: ای قلب روزگار! منفجر شو و فوران کن و راضی نباش که آتش خشم درونیت را پنهان

کنی.

آرایه: تشخیص (خطاب قرار دادن دماوند/ دل داشتن زمانه) - استعاره (آتش استعاره از خشم - دل

زمانه استعاره از دماوند)

بیت چهاردهم: ساکت نباش و حرف بزن، غمگین نباش و با شادی بخند.

آرایه: تشخیص (ای دماوند خاموش نباش، سخن بگو، افسرده نباش، بخند)

بیت پانزدهم: آتش خشم درونت را پنهان نکن و از این شاعر دل سوخته نصیحتی بپذیر.

آرایه: استعاره (آتش استعاره از خشم) - تناسب (آتش و سوخته)

بیت شانزدهم: خشم درونت را پنهان نکن و از این شاعر دردمند، پندی بشنو.

آرایه: استعاره (آتش استعاره از خشم) - کنایه («سوخته جان» کنایه از انسان دردمند که منظور خود شاعر است)

بیت هفدهم: ای دماوند که برف‌های قلّه‌ات تو را چون مادری سفید موی ساخته، پند این فرزند بیچاره را بشنو.

آرایه: استعاره (مادر سر سپید استعاره از دماوند) - کنایه (سر سپید کنایه از پیر و با تجربه، ضعیف - سیاه بخت کنایه از بدبخت و بیچاره) - تضاد (سپید و سیاه)

بیت هجدهم: ای کوه، این روسری سفید (برف) را از سرت بردار (ضعف و ناتوانی را کنار گذار) و با شکوه و عظمت قدرت خود را نمایان کن.

آرایه: استعاره (سپید معجز استعاره از برف) - تضاد (سپید و کبود)

بیت نوزدهم: مانند اژدهایی بزرگ حمله کن و چون شیر خشمگین و قهرآلود فریاد بزن.

آرایه: تشبیه (دماوند به اژدها و شیر) - جناس (گرزه و شرزه)

بیت بیستم: اساس این دورویی را از پایه نابود کن و این قوم و نژاد ظالم را نابود کن.

آرایه: تشخیص (برای دماوند: «بگسل» و «بفکن»)

بیت بیست و یکم: این ظلم و ستم را از پایه نابود کن. زیرا باید بنای ستم را از پایه متلاشی کرد.

آرایه: اضافه تشبیهی (بنای ظلم) - واج آرایبی (تکرار صامت «ب») - کنایه («از بن و ریشه کردن»
کنایه از نابود کردن)

بیت بیست و دوم: حق مردم آگاه را از این انسان‌های پست و فرومایه بگیر.

آرایه: تضاد (خردمند و بی خرد) - واج آرایبی (تکرار صامت «د» و مصوت «ی»)

کارگاه متن پژوهی:

قلمرو زبانی:

۱- **سریر:** اورند (تخت پادشاهی) / فرومایه: سفله.

۲- مردمِ نحس - اختر سعد - ازدهای گرز - بی خردانِ سفله و ...

۳- الف) مشت روزگار - گردش قرن / ب - داهِ دل - دلِ مردم.

قلمرو ادبی:

۱- **بیت ۳:** در این بیت شاعر علت فراتر از ابرها بودن دماوند را، بیزاری از مردم و پنهان کردن چهره دانسته است.

بیت ۵: شاعر علت پیمان بستن دماوند با شیر سپهر و پیوند کردن با اختر سعد (بلندی دماوند) را رهایی از مردم نحس دیو مانند می‌داند.

بیت ۱۲: شاعر علت ریختن برف بر قلّه دماوند را فرو نشاننده درد و ورم دانسته است.

۲- **سیم:** استعاره از برف - آتش: استعاره از خشم.

۳- شعر «دماوندیه» در قالب «قصیده» سروده شده، اما «مست و هوشیار» در قالب قطعه است.

قلمرو فکری:

۱- الف) **دماوند:** آزادی خواهان جامعه / سوخته جان: خود شاعر

ب) زیرا شاعر می خواهد ظلم و ستمی را که بر آزادی خواهان می رود بیان کند.

۲- **معنی:** بنیان و اساس این ریاکاری را از بین ببر و نسل و نژاد این قوم ظالم را نابود کن.

مفهوم: آرزوی نابودی حکومت تزویرگر و ظالم.

۳- هر دو بیت مخاطب خود را برای بیان دردها، رنجها و اعتراض به وضع موجود و نابه سامانی مسائل

کشور تشویق می کند.

روان خوانی

درک و دریافت:

۱- طنزآمیز است و مسائل جدی را با لحنی خنده آور بیان کرده است.

۲- صمیمیت - دوستی - ایمان - برادری و آرامش در سرتاسر داستان به چشم می خورد و فضای

معنوی زیبایی به داستان بخشیده است.

درس ششم: فی نامه

اهداف آموزشی

- ۱- توانایی درک مفاهیم و اندیشه کمال‌گرایی مولانا
- ۲- آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات غنایی
- ۳- تقویت یگانه‌اکسیر برجسته‌آفرینش یعنی عشق و دوستی.
- ۴- توانایی درک مفاهیم و معانی ابیات.
- ۵- توانایی درک پیام اخلاقی و آموزشی درس.
- ۶- خواندن درس بالحن عاطفی و عرفانی

روش تدریس پیشنهادی

- روش پرسش و پاسخ

- بحث گروهی

- بارش فکری

درآمدی بر درس

در این درس با مولانا و یکی از آثارش آشنا می‌شویم و طرز و سبک نوشتاری این شاعر بزرگ اهل «قونیه» را بررسی می‌کنیم. ایشان شاعر قرن ۷ بوده‌اند که عارفی بزرگ نیز می‌باشند و همچنین با انواع «را» در زبان فارسی آشنا می‌شویم:

- ۱- «را» مفعولی ← جور خود را بر ضعیفان آزمایش روزگار.
- ۲- «را» علامت مضاف الیه «بدل از کسره» ← آن موش را زیوا نام بود ← نام آن موش
- ۳- «را» در معنی برای و حرف اضافه ← درویش را ضرورتی بود ← برای درویش

۴- «را» نشانه مالکیت که همیشه همراه با فعل «است، بود» می‌باشد ← کافری را غلامی بود صاحب گوهر ← کافری غلامی صاحب گوهر داشت.

معنی درس:

۱- از نی درون وجود مولانا بشنو که وقتی داستان می‌گوید. در حکایتش از جدایی انسان از عالم معنا شکایت می‌کند.

حکایت، شکایت ← جناس / تکرار صامت «ک» در بیت

۲- حکایت نی این است که از زمانی که مرا از نیستان عالم معنا جدا کرده‌اند، تمام موجودات عالم در اثر ناله‌ی عاشقانه من، با هم صدای شده‌اند.

مرد، زن ← مراعات نظیر

۳- مخاطبی درد آشنا می‌خواهم که از درد جدایی، سینه‌اش چاک چاک باشد تا بتوانم درد شوق بازگشت به عالم معنا را شرح دهم.

شرح شرحه ← جناس / درد اشتیاق ← اضافه تشبیهی

۴- هر کس که از اصل خود دور مانده باشد، همواره روزگار وصال خود را جستجو می‌کند.

اصل، وصل ← جناس / دور ماندن، وصل ← تضاد

۵- من ناله‌ی عشق را برای همه‌ی گروه‌ها بیان کردم و با همه‌ی فرقه‌ها همنشین شدم.

خوش حال، بد حال ← تضاد / تکرار صامت (ن، ل)

۶- هر کس که با گمان، درک استدلال محدود خود با من همراه شد، اسرار درون مرا که همان حقیقت عشق است، درک نکرد.

هر کسی ← ترکیب وصفی / اسرار من ← ترکیب اضافی

۷- راز درون من در ناله عاشقانه من آشکار است ولی درک محدود بشری آن شناخت لازم را برای درک اسرار درون من ندارد.

دور، نور ← جناس / چشم، گوش ← مراعات نظیر

۸- جسم و روح از یکدیگر پوشیده نیستند ولی هیچ کس اجازه دیدن روح را ندارد.

مستور، دستور ← جناس / جان کس ← ترکیب اضافی

۹- این صدای نی که همان صدای عشق است، مانند آتش نافذ تأثیرگذار است و هر کسی که از این آتش عشق بی بهره باشد نابود می‌شود.

باد، باد ← جناس

۱۰- عشق مانند آتشی است که در نی سوز و گداز ایجاد کرده و شراب هم در اثر عشق در خم به جوش می‌آید.

آتش عشق ← اضافه تشبیهی / نی، می ← جناس

۱۱- نی که همان انسان عاشق است با کسی همنشین می‌شود که از معشوق خود دور افتاده و رنج هجران کشیده است. نغمه‌های عاشقانه این بی حجاب‌های عاشقانه درون ما را آشکار می‌کند.

پرده‌های ما ← ترکیب اضافی

۱۲- نی براساس ظرفیت وجودی انسان هم درمان بخش است و با وجود این که خود عاشق است، غمخوار و همدم عاشقان است.

زهر، تریاق ← تضاد

۱۳- نی از راه پرخطر عشق سخن می‌گوید و داستان سختی‌های عشق مجنون را روایت می‌کند.

حدیث کردن نی ← تشخیص (جان بخشی)

۱۴- تنها عاشق واقعی که هوش مادی را رها کرده باشد، محرم عشق است و آن را درک می‌کند.
همان طور که تنها گوش مشتری سخنان زبان است.

۱۵- عمر ما در غم عشق همراه با سختی و سوز و گداز سپری شد.

روز، سوز ← جناس همراهی روز با سوز ← استعاره

۱۶- اگر عمر سپری شد بگذار سپری شود چون ما، عاشقان حقیقت، غمی از گذر عمر ناپایدار نداریم.
ای عشق تنها تو برای من بمان که چیزی در جهان به پاکی تو وجود ندارد.

پاک، باک ← جناس

۱۷- هر کسی که از عشق واقعی بی بهره باشد و عشقش به اهداف نفسانی آلوده باشد، از آن عشق
خسته می‌شود. همان طور که هر کس از زندگی خود از روزی بی بهره باشد عمرش خسته کننده
سپری می‌شود و زندگی‌اش بیهوده می‌گذرد.

سیر، دیر ← جناس روز، روزی ← جناس

۱۸- کسی غیر عاشق سخن عاشق را درک نمی‌کند، پس باید سکوت کرد و سخن را به پایان برد.

پخته، خام ← تضاد هیچ خام ← ترکیب وصفی

قلمرو زبانی:

۱- دستور = وزیر / دستور، اجازه.

۲- بله زیرا دیر شدن روز به معنای «گذشتن زمان» است و همچنین بیگانه شدن به معنای شب شدن

به آخر رسیدن روز

۳- الف) «را» هم می‌تواند به عنوان «را» ی مالکیت باشد و هم می‌تواند «را» ی حرف اضافه باشد

(لیک چشم و گوش، آن نور را ندارد) (۲- لیک برای چشم و گوش آن نور وجود ندارد)

ب) دور: مسند/ آن نور: نهاد با مفعول

قلمرو ادبی:

۱- الف) نیست: نیست (فعل اسنادی) «نیست: نابود» «باد: هوا و نسیم) باد: باشد.

ب) «پرده: آواز و نغمه، پرده: حجاب

۲- محرم این هوش جز بی هوش نیست مرزبان را مشتری جز گوش نیست

هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد هر که بی روزی است، روزش دیر شد

زیرا می‌توان بین دو مصراع «همان طور که» قرار داد و یکی از مصراع‌ها معادل و مصداقی برای مصراع دیگر است.

قلمرو فکری:

۱- مقصود از «نی» انسان آگاه به حقایق عالم معنا/ مقصود از «نیستان» عالم معنا و مبدأ

۲- هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

۳- الف) بیگانگی / محدودیت درک بشری

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

ب) استغنائی عارفانه

روزها گر رفت گو رو باک نیست تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست

۴- مفهوم ← دشوار و پرخطر بودن راه عشق. شماره بیت ← ۱۳

مفهوم ← آشکار شدن راز عشق / انعکاس درون از بیرون. شماره بیت ← ۷

مفهوم ← اشتیاق پایان ناپذیر عاشق. شماره بیت ← ۱۷

مفهوم ← نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیر پذیری عشق. شماره بیت ← ۱۲

مفهوم ← فراگیر بودن عشق. شماره بیت ← ۱۰

گنج حکمت

معنی حکایت:

پادشاهی به فقیری گفت که هر وقت که تو در درگاه پروردگار تجلی پیدا کردی از من یاد کن. گفت که «وقتی که من به درگاه باری تعالی راه پیدا کنم و زیبایی جمال حق را بینم دیگر از خودم یادم نمی‌آید چه برسد به اینکه به یاد تو باشم.» اما هنگامی که خداوند بنده‌ای را برگزیند و او را در راه عشق خود غرق کند، خداوند وقتی بنده به پیشگاه او می‌رود هر کس که به آن بنده التماس کند و از او نیاز خودش را بخواهد اگر آن بنده در پیشگاه خداوند از آن شخص یاد کند و نیاز او را بیان کند، خداوند آن حاجت را برآورده می‌کند یعنی بدون درخواست خداوند حاجت او را برآورده می‌کند.

درس هفتم: در حقیقت عشق

اهداف آموزشی

- ۱- آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات منثور غنایی (در حقیقت عشق و تمهیدات)
- ۲- تفکر و تعمق در عرفان و اندیشه‌های عرفانی
- ۳- خواندن متن درس با لحنی مناسب و توانایی درک مفاهیم متن درس
- ۴- بکار بستن برخی از آموزه‌های قلمروهای زبانی، ادبی و فکری
- ۵- شناختن واژگان مهم املائی و فراگیری معنای لغات مهم درسی

روش تدریس پیشنهادی

- ۱- بحث گروهی
- ۲- روش‌های بارش فکری
- ۳- تدریس پرسش و پاسخ

درآمدی بر درس:

کتاب «فی حقیقه العشق» یکی از عمیق‌ترین نگارش‌های سهروردی درباره عشق و زیبایی است. او مانند مولانا عشق را در تمام هستی جاری می‌داند.

اندیشه‌های شیخ اشراق درباره عشق و جمال با اندیشه‌های عطار و ابن عربی نزدیکی فراوانی دارد و این اندیشه‌ها را در شهود اشراقی خود تجربه کرده است، عشق به حق که در نهایت عشق به جمال اعلی است. جمال اولین نور صادر است که مهم‌ترین عنصر مکتب جمالی است و سهروردی با استناد

به آیه «الله نور السموات و الارض» خداوند را نور الانوار می‌داند، این زیبایی، عشق را می‌آفریند و به تبع آن، همه موجودات عاشق جمال حق هستند و میل دارند به سوی آن زیبایی مطلق در حرکت باشند.

عین القضاة همدانی عارف شیفته و شوریده، از چهره‌های مشهور و برجسته تصوف و عرفان ایرانی است. «تمهیدات» وی حاوی سوز و گدازها و سخنان دردآلود و عمیقی است که ترجمان ژرف بینی و عظمت روح او و در عین حال کج فهمی‌ها، سطحی اندیشی‌ها و ظاهر بینی‌ها و قشری نگری‌های زمانه اوست. عین القضاة به سبب همین نوشته‌ها مورد اتهام و تکفیر قرار گرفت.

معنی درس: بخش اول: در حقیقت عشق

بدان که یکی از نامهای خوبی «زیبایی» است و یکی «کمال» و همه موجودات روحانی و جسمانی، خواهان رسیدن به کمال هستند و هیچ کس را نمی‌بینی که به زیبایی بی میل باشد. پس وقتی خوب فکر کنی، می‌بینی همه خواهان خوبی‌اند و تلاش می‌کنند که خود را به خوبی برسانند و دشوار می‌توان به خوبی که همه آن را می‌خواهند دست یافت. زیرا فقط با عشق می‌توان به خوبی رسید و عشق، هر کسی را نمی‌پذیرد و در هر جایی منزل نمی‌کند و خود را به هر کسی نشان نمی‌دهد. وقتی که محبت به نهایت برسد، به آن عشق می‌گویند و عشق از محبت خاص‌تر است. زیرا در همه انواع عشق، محبت وجود دارد اما هر محبتی به عشق تبدیل نمی‌شود، و محبت از شناخت، خاص‌تر است زیرا همه انواع محبت نوعی شناخت است اما هر شناختی محبت نیست.

پس پایه اول، شناخت، پایه دوم، محبت و پایه سوم عشق است و به عالم عشق که بالاترین است نمی‌توان رسید مگر با عبور از دو مرحله شناخت و محبت.

بخش دوم: سودای عشق

کسی به طور قطع و یقین می‌تواند عشق را دریابد که در قید و بند خودش نباشد و خود را فراموش کند و خود را برای عشق فدا کند.

عشق مانند آتش است، هر جا که باشد جز خودش اجازه اقامت به دیگری نمی‌دهد. به هر جا که برسد می‌سوزاند و همه چیز را به رنگ خود درمی‌آورد.

معنی بیت: کسی در راه عشق قدم می‌گذارد که جانش را فدا کرده است. زنده بودن و عشق در کنار هم قرار نمی‌گیرد.

ای عزیز! رسیدن به خدا واجب است و ناچار هر چه بوسیله آن به خدا برسند نیز نزد طالبان واجب می‌شود. عشق بنده را به خدا می‌رساند، پس عشق به همین دلیل واجب است.

وظیفه کسی که خداوند را می‌خواهد آن است که در وجود خود عشق، چیزی نجوید، وجود عاشق از عشق است پس چگونه می‌تواند بدون عشق زندگی کرد عشق را علت زندگی و مرگ را بی عشق بودن

بدان

شیدایی عشق، بارزش تر از هوشیاری جهان است و دیوانگی عشق برتر از همه عقل‌هاست.

هر کس که عاشق نیست، خودخواه و پرکینه و مستبد است در حالی که عاشقی، بی‌اختیاری و سردرگمی است.

معنی بیت: در این دنیای کهنه، هر کجا جوانی هست، عاشق باد زیرا عشق، دیوانگی خوبی است. ای

عزیز خوراک پروانه، عشقی است که به آتش دارد، بدون آتش آرام و قرار ندارد و زمانی که وارد آتش

شود، می‌سوزد و دیگر وجود ندارد، تا هنگامی که عشق، او را چنان کند که تمام جهان را به شکل

آتشی ببیند.

پروانه هنگامی که به آتش برسد خود را در آن می اندازد. تفاوت آتش و غیر آتش را نمی داند. چرا؟
چون عشق او آتش است.

این حدیث را بشنو که پیامبر (ص) گفت: هرگاه خداوند بندهایی را دوست داشته باشد او را عاشق خود می کند و خود عاشق او می شود. پس می گوید: «ای بنده من تو عاشق و دوستدار مایی و من عاشق و دوستدار تو هستم چه خواهی و چه نخواهی.»

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

- ۱- شیدایی: سودا / ناگزیر: لابد
- ۲- طالب - واسطه - مأوا - غایت - خاص تر
- ۳- الف) نهاد + مسند + فعل ← (به خدا رسیدن فرض است)
ب) نهاد + مفعول + مسند + فعل ← (او همه جهان را آتش بیند / آن را عشق خواند)

قلمرو ادبی:

- ۱- در هر دو متن پروانه نماد عاشق واقعی است که تمام وجودش را فدای معشوق می کند.
- ۲- کنایه (ترک خود کن)
- تشبیه (عالم عشق / آتش عشق)

سجع (بی آتشی قرار ندارد و در آتش وجود ندارد)

قلمرو فکری:

- ۱- گذر از دو پله معرفت و محبت
- ۲- الف) برتری عشق بر عقل ب) لازمه رسیدن به خدا عشق است.

۳- الف) پروانه، قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش ببند. ب) در عشق قدم نهادن کسی را مُسَلَّم شود که یا خود نباشد نثار عشق کند.

پ) وجود عاشق از عشق است بی عشق چگونه زندگانی کند حیات از عشق می‌شناس و ممات بی عشق می‌یاب.

ت) همه طالب حسن‌اند و در آن می‌کوشند که خود را به حسن رسانند و به حسن که مطلوب همه است.

شعر خوانی: صبح ستاره باران

بیت اول: ای کسی که مهربان‌تر از برگ‌ها هستی در هنگام بارش باران و مانند بیداری ستاره هستی در میان جویباران.

بیت دوم: نگاه تو مثل آینه‌ای است که صبح و ساحل را به هم پیوند می‌دهد، لبخندِ گاه‌گاه تو مثل صبح پر از ستاره است.

بیت سوم: برگرد چرا در آرزوی دیدار تو دیوانگی سکوت‌م از سنگ‌های کوهساران فریاد برانگیخته است.

بیت چهارم: ای کسی که مثل جویبار زیبا هستی از این سایه برگ‌های باطراوت‌گریزان مشو چرا که انسان‌های بسیاری این فرصت را از دست داده‌اند.

بیت پنجم: گفتی: (در طول زمان مهر و محبتی در دل نشسته است) گفتم (این مهر و محبت را نمی‌توان بیرون کرد حتی در طول زمان‌های بسیار)

بیت ششم: پیش از من و تو انسان‌های بسیاری در این دنیا زندگی کرده‌اند و بر در و دیوار زندگی این‌گونه یادگار نوشته‌اند.

بیت هفتم: تنها مهر و محبت است که همیشه در دنیا باقی می‌ماند.

درس هشتم: از پاریز تا پاریس

اهداف آموزشی

- ۱- آشنایی با محتوای ادبیات سفر و زندگی
- ۲- آشنایی با نویسندگان این حوزه ادبیات
- ۳- استفاده از تجربیات موفق دیگران در زندگی
- ۴- دریافت برخی از آموزه‌های برجسته اجتماعی و اخلاقی از محتوای درس
- ۵- آشنایی با نثر مناسب برای نگارش ادبیات سفر
- ۶- آشنایی با محمد ابراهیم باستانی پاریزی نویسنده کتاب از پاریس تا پاریز

روش پیشنهادی تدریس

- شروع کلاس با بازگویی مختصر چند خاطره (از زبان معلم و دانش آموز)
- روش پرسش و پاسخ

درآمدی بر درس

مرحوم دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی استاد ممتاز و برجسته تاریخ کشور ماست که در روستای پاریز از توابع استان کرمان به دنیا آمد. دکتر باستانی، شرح رویدادهای زندگی و برخی سفرها از جمله سفر به اروپا را در کتاب «از پاریز تا پاریس» به زیبایی هر چه تمام‌تر بیان کرده‌اند که در این درس با بخش‌هایی از این کتاب آشنا می‌شویم. این گونه کتاب‌ها که درباره زندگی مشاهیر دین و دانش و ادب است زندگی نامه (بیوگرافی) نامیده می‌شود.

معنی عبارات مهم و ادبیات درس

۱- شوخی روزگار است که مهد دموکراسی عالم، از بیم عقرب جراره دموکراسی قرن بیستم ناچار شده به مارغاشیة حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.

این شوخی زمانه است که مهد مردم سالاری دنیا (آنن) از ترس مردم سالاری قرن بیستم که همچون عقرب سمی خطرناک است به مار زهرآلود جهنمی حکومت نظامی‌ها پناه ببرد (از بد به بدتر پناه بردن ← از چاله به چاه افتادن)

۲- کرانه‌های فرات، خط از کرانه رودتبر می‌خواندند.

مردم سواحل رود فرات از سواحل رود تبر اطاعت می‌کردند (مردم شرق از رُم دستور می‌گرفتند).

۳- دنیا همیشه به یک رو نمی‌ماند.

حال دنیا ثابت نیست و تغییر می‌کند. (روزگار دستخوش تغییر و تحول است.)

۴- «دولت مستعجل» بود: حکومت زودگذر بود.

۵- امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند معمولاً از سوء هاضمه می‌میرند.

امپراتوری‌های بزرگ نه به خاطر ضعف بلکه به علت بی برنامه‌گی و نداشتن تسلط بر اوضاع از بین می‌-

روند؛ همان طور که افراد ثروتمند نه از گرسنگی بلکه به خاطر ناتوانی در هضم غذا می‌میرند. (قدرت-

های بزرگ نیز به خاطر ولع قدرت طلبی و کشورگشایی بیش از اندازه از بین می‌روند.)

۶- یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد.

روزگاری همه جهانیان متوجه امپراتوری بزرگ رُم بودند و از آن می‌ترسیدند و حساب می‌بردند.

کنایه: چشم زدن ← ترسیدن / مجاز: دنیا مجاز از مردم دنیا

معنی شعر:

۱- کاووس پادشاه کیانی که لقب کی (پادشاه) را به او دادند، چه کسی بود؟ کجا زندگی می‌کرد؟ و چه زمانی این نام را برایش برگزیدند؟

آرایه: واج آرای (تکرار صامت‌های «ک»، «ن» و «ی») / جناس («کی» و «کی»)

۲- این سرزمینی که آن را بغداد و ری می‌نامند، زمینی است که خون ضعیفان بی شماری در آن بر زمین ریخته شده است.

آرایه: کنایه (رنگین شدن خاک از خون ← کشته شدن انسان‌ها)

۳- آن چیزی که «می» نامیده می‌شود، در واقع خون دل شاهان است که با خاک آمیخته شده و از درخت انگور نمایان گشته است.

آرایه: جناس ناقص (خاک، تاک) / مراعات نظیر (تاک و می) / کنایه: («خون دل» ← کنایه از رنج)

۴- یک چوب، سختی‌های فراوانی را تحمل می‌کند تا از خود تهی می‌شود و نامش را نی می‌نهند.

آرایه: تشخیص: («سر و تن داشتن» و «جفا دیدن» برای چوب) / **اضافه تشبیهی:** تیغ جفا

۵- به دلیل خوشحالی و گاه ناراحتی ما بود که یک ماه را مرداد و ماه دیگر را دی نام‌گذاری کرده‌اند.

آرایه: حسن تعلیل (علت نام‌گذاری دی و مرداد ناراحتی و خوشحالی ماست) / تضاد (دل گرمی و دم

سردی ← مرداد و دی) / واج آرای (تکرار صامت «م» و «و»)

۶- خضر پیامبر که او را خوش قدم نامیدند، روش طی کردن راه عرفان و شناخت حق را از دعای پیر (انسان کامل) به دست آورد.

آرایه: مجاز (نفس: مجاز از کلام) - تلمیح (اشاره به داستان حضرت خضر)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- الف) طاق \neq جفت به معنای یگانه و یکتا

ب) طاق در این جا به معنی ایوان است.

پ) طاق در این بیت به معنی «خمیدگی» و «قوسی شکل» بودن است.

۳- ممیز: ده فرسخ راه - سیصد تومان پول - پنجاه متر ارتفاع

مضافه الیه مضاف الیه: خاطرات سفر ماه بانک اعتبارات ایران

صفت مضاف الیه: اعتصاب کارگران فقیر دموکراسی قرن بیستم

قلمرو ادبی:

الف) دنیا مجاز از مردم دنیا - چشم داشتن: کنایه از توجه کردن - چشم زدن: کنایه از ترسیدن.

ب) جناس تام (کی: پادشاه - کی: چه زمانی - کی: چه کسی) - واج آرایبی: تکرار صامت «ک»، «ن» و «ی».

پ) کنایه: «دل گرمی» کنایه از امیدواری / «دم سردی»: کنایه از ناامیدی / تضاد: (دی و مرداد) -

(دل گرمی و دم سردی) / واج آرایبی: تکرار صامت «م» و «د» / حسن تعلیل

۲- از چاله به چاه افتادن

قلمرو فکری

۱- حرص و طمع کشورگشایی موجب نابودی امپراتوری‌ها شده است.

۲- با خاک عجین ...

مفهوم کلی: گذرا بودن قدرت و عمر و ناپایداری دنیا

آیین طریق

مفهوم کلی: مقام بسیار بلند پیر و راهنما

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

۳- راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی

(ناپایداری حکومت‌ها و نابودی آنها)

گنج حکمت: سه مرکب زندگی

این حکایت برگرفته از تذکره الاولیا عطار نیشابوری است.

ابراهیم آدهم: یکی از عارفان و بزرگان قرن دوم هجری.

سازمان آموزش و پرورش استثنایی کشور

درس نهم: کویر

اهداف آموزشی

۱. آشنایی با گونه‌های از ادبیات معاصر «سفر و زندگی»
۲. آشنایی با نویسندگی دکتر علی شریعتی
۳. درک و دریافت پیام‌های فرهنگی و اخلاقی و فلسفی درس و عمل به آن
۴. آشنایی با واژگان جدید
۵. توانایی شناسایی آموزه‌های قلمروها.

روش تدریس پیشنهادی

- روش‌های گروه بندی
- همیاری گروهی
- قصه خوانی
- پرسش و پاسخ.

درآمدی بر درس

این درس از کتاب (کویر) دکتر علی شریعتی روشنفکر بزرگ معاصر و صاحب آثار کویر، اسلام شناسی، فاطمه فاطمه است که قالب آن نثر است.

همچنین در مورد «تلمیح» که یک آرایه ادبی است توضیح داده شده «تلمیح» در لغت یعنی «گوشه چشم داشتن» است و در اصطلاح هرگاه هدف نویسنده تعریف کردن یک داستان یا واقعه‌ی تاریخی نباشد اما در بین سخنان به آن داستان اشاره‌ای کنند.

معنی درس

– **پاراگراف اول:** چشمه آبی سرد ... هنوز بر همان مَهر و نشان است که بود.

ارگ = قلعه کوچک دژ = قلعه مشایعت کردن آب = استعاره مانند کردن مزینان به عشق آباد =

تشبیه عشق آباد = ایهام

گویی که مزینان همان عشق آباد است ولی کوچک تر و همان طور که می گویند این آبادی را براساس طرح شهر عشق آباد ساخته اند.

– **پاراگراف دوم:** تاریخ بیهقی از شاعران بل به نیروی ارادت و کشش ایمان

یاد کردن تاریخ بیهقی از شاعران و ... = استعاره باب علم = اضافه استعاری سرسپردن = کنایه از

«پذیرفتن» مانند کردن شاگرد به جوینده تشنه = تشبیه حاضر، غایب = تضاد فقه، حکمت، شعر،

ادب و عرفان = مراعات نظیر

– **پاراگراف سوم:** صحبت مزینان بود چون او کسی نبود.

چشم به سوی کسی داشتن = کنایه از «انتظار داشتن» میوه دادن = کنایه از نتیجه دادن جوانی را

در راه کسی ریختن = کنایه از صرف کردن عمر

– **مفهوم پاراگراف چهارم:** وی جد پدر من بود سوی کویر پیش رفت و به مزینان بازگشت.

بر شیوه کسی رفتن = کنایه از پیروی کردن ادیب = هنرمند، سخن دان

در این پاراگراف به پیروی از نیاکان، بی نیازی از خلق، گمنامی و عزلت، وفاداری به ارزش انسانی در

دنیای آلوده اشاره دارد.

– **مفهوم پاراگراف پنجم:** آن اوایل سال های کودکی و به تعبیر امر وزمان «می رفتیم»

در آن اوایل کودکی هنوز به زادگاه روستایی مان علاقه داشتیم و برخلاف امروز به روستا رفت و آمد داشتیم و گرفتار شهرنشینی نشده بودیم و هر تابستان به اصل و زادگاهمان بر می‌گشتیم. به تعبیر امروزمان پس از گرفتار شدن در شهرنشینی به روستا می‌رفتیم.

– **مفهوم پاراگراف ششم:** آغاز تابستان، پایان مدارس کویر، می‌برد، نه، بازی گرداند.

دامن گستر = کنایه از وسیع چشم به راه بودن = کنایه از منتظر بودن

زندانی شهر = اضافه تشبیهی - میهن دامن گستر = استعاره

در اینجا به پایان رنج دوری، پایان انتظار و وصال و دیدار و جذب و کشش به اصل خود اشاره دارد.

– **مفهوم پاراگراف هفتم:** در کویر گویی به مرز عالم در فضای اسرار آمیز آن استشمام کرده است.

عطر الهام = اضافه تشبیهی - غرفه آسمان = اضافه تشبیهی

آواز پر جبریل = ایهام صدای بال فرشته‌ی وحی = ایهام

در کویر انگار به عالم معنا نزدیک شده‌ایم، و به خاطر همین است که در کویر عالم معنا را که فلاسفه از آن بحث می‌کنند و اهل مذهب انسان را به آن دعوت می‌کنند، با چشم می‌توان دید. اینجا به حضور خدا در طبیعت کویر اشاره دارد.

– **مفهوم پاراگراف هشتم:** آسمان کویر این نخلستان در آن لحظه که یک مرد می‌گوید؛ چه

فاجعه‌ای

نخلستان خاموش = استعاره - مدینه پلید = استعاره

کویر و آسمان مثل نخلستانی ساکت و پر از نور ماه است که هرگاه قلبم را مانند مشت خونینی زیر سکوتش که مانند باران از عالم غیب می‌بارد، می‌گیرم. گویی که ناله‌های سوزناک حضرت علی (ع) را که روحی تنها و دردمند بود، می‌شنوم. ناله‌های آن امام حق و بزرگم را که مانند من که پیر و

ناشناخته و تنهایی او هستم در کنار آن شهر ناپاک کوفه و در میان آن کویر تنها و خالی از یار و دیار می‌شنوم که از تنهایی سر به درون چاه می‌برد و گریه می‌کند که این بسیار ناگوار است.

– **مفهوم پاراگراف نهم:** نیمه شب آرام تابستان و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر.

دهقان، چهارپا، گله = مراعات نظیر مانند کردن «آسمان» به «گردشگاه» = تشبیه

که این پاراگراف اشاره به جاری بودن زندگی طبیعی و معنوی در بین مردم کویر دارد.

– **مفهوم پاراگراف دهم:** آن شب نیز من خود را در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.

سرزدن ستارگان = کنایه از آشکار شدن شگفتن گل‌های الماس = کنایه از پدیدار شدن ستارگان

آن شب نیز من وجود مادی خود را پشت بام رها کرده بودم و با روحم به تماشای آسمان رفته بودم.

مشغول تماشای آسمان بودم که (به تعبیر حافظ) دریای سبز وارونه‌ای است و ستارگان زیبا یکی یکی

مانند پرندگان با بالهایی از الماس، از عالم غیب بیرون می‌آیند. و آن جاده روشن و زیبایی که گویی

مستقیم به جاودانگی و بهشت می‌رسد. که مردم کویر به آن شاهراه حضرت علی (ع) و راه مکه می‌-

گویند. عجیب است. مردم مرفه شهر که با کاه سروکاری ندارند آن را کهکشان می‌بینند ولی دهاتی-

های کویر که کاه حمل می‌کنند، آن را شاهراه علی (ع) و راه مکه می‌بینند که حضرت علی (ع) از آن

جا به زیارت کعبه می‌رود. این کلمات ظاهری را کنار بنزید و روح اعتقادی را که در آن نوع نگاه و

برداشت پنهان شده است ببینید.

– **مفهوم پاراگراف یازدهم:** چنین بود که هر سال در بستر خویش به خواب رفتم.

سموم سرد = پارادوکس سموم عقل = اضافه تشبیهی

چغندر کاری کردن = دید علمی و مادی داشتن (کنایه) سرد و بی روح = کنایه از دل پذیر نبودن.

از درک آن همه لذت و سرمستی‌های پر از شعر و خیال و شکوه و جاودانگی پاک و مردم کویر که چهره معنوی داشتند محروم‌تر می‌شوم. کویر که عالمی پر از شگفتی و راز بود به خانه‌ای بی رونق و بی احساس که از چند عنصر مادی ساخته شده است، تبدیل شد و آسمان کویر که مانند باغی پر از گل‌های رنگین شعر و خیال و الهام و احساس بود. در اثر نگاه سرد بی احساس، علم زده و عقل گرا که مانند باد گرم و سوزان کویری است. پژمرده شد و پاکی الهی آن همه زیبایی‌ها که دلم را پر از معنویت می‌کرد با این علم حسابگر دنیوی و نفسانی آلوده شد و بر روی بام خانه پس از معراجی پر از سرمستی پاک خسته شدم و در رختخواب (دنیای مادی) خودم به خواب رفتم.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

- ۱- باد گرم مهلک (سموم) / تماشا (نظاره) / آویزان (مطلق) / نگرش (تلقی)
- ۲- تعبیر حدود العالم - حوزه درس مرحوم حاجی ملاهادی اسرار - علم عدد بین مصلحت اندیش - این شیعه گمنام و غریب - دریای سبز معلق.
- ۳- سه دست لباس ایرانی / قلب آن کویر
- هوای نسبتاً پاک / شاگرد حوزه ادبی
- ۴- الف) من - خود - روی بام خانه - نظاره آسمان
- ب) نیز: قید / نظاره: متمم / آسمان: مضافه الیه

قلمرو ادبی:

- ۱- مانند کردن «آسمان کویر» به «نخلستان خاموش و پر مهتاب» - مانند کردن «امام راستین» به «شیعه گمنام»: تشبیه / مشت قلب، باران سکوت: اضافه تشبیهی / مشت بی تاب، نگاه اسیر، مدینه

پلید، قلب کویر، حلقوم چاه: اضافه استعاری / مرغ سبز - استعاره از آسمان / گریستن حضرت علی (ع)
بر سر چاه‌های کوفه: تلمیح / روح مجاز از انسان.

۲- اشاره به گریستن حضرت علی (ع) بر سر چاه‌های کوفه: تلمیح / اشاره به شعر حافظ «مرغ سبز
فلک دیدم و داس مه نور / یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو» در «این مزرع سبز آن دوست
شاعرم» تلمیح / اشاره به «بر لب داشتن وحی در درخت، غار، کوه، هر صخره‌ی سنگ و سنگ ریزه
کویر»: تلمیح به تسبیح کاینات (یسبح لله ما فی السماوات و ما فی الارض)

۳- «حسب حال» زیرا بیان شرح حال و عواطف، احساسات شخصی درباره‌ی تأملات روحی و معنوی
زندگی است.

قلمرو فکری:

۱- مانند کردن شاگرد (او) به جوینده‌ی تشنه: تشبیه / زیرا شاگرد مثل جوینده‌ی تشنه است که نیاز
شدید به آب (آموختن) برای پیشرفت و رسیدن به دانایی دارد.

۲- نگاه عالمانه، مصلحت‌اندیش، بدون احساس و عاطفه و تخیل و جزئی‌نگر شهرنشینان به طبیعت
(دید علمی و تجربی شهرنشینان) در مقابل نگاه ساده و غیر علمی همراه با عاطفه و احساس
روستاییان (دید احساس و عاطفی روستاییان)

۳- الف) در کف‌ها کاسه‌ی زیبایی، / بر لب‌ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر / ره می‌بر یا پای دگر
مفهوم: دعوت به درک زیبایی و ترک علم زدگی برای بازگشت به عالم معنا

مرتبط با: بند آخر درس ← چنین بود که هر سال که یک کلاس به این علم عدد بین مصلحت
اندیش آلود.

ب) من نمازم را وقتی می خوانم / که اذانش را باد گفته باشد، سر گلدسته سرو / من نمازم را پی تکبیره الاحرام علم می خوانم / پی قد قامت موج.

مفهوم: تسبیح کاینات

مرتبط با: بند هفتم (در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکم ...)

روان خوانی: بوی جوی مولیان

- من زندگانی را در خانه شهری به سر نبردم.

اسب، قاش زین = مراعات نظیر سر نبردن = کنایه از «نماندن»

مفهوم: من زندگی خودم را با تیر و صدای اسب شروع کردم و در چهار سالگی اسب سواری را شروع کردم و چیزی نگذشت که تفنگ سبک به من دادند.

- ایل ما در سال هنوز زیر دندان دارم.

در زیر دندان داشتن = کنایه از «فراموش نکردن خوشمزگی»

مفهوم: خاطره شیرین آن دوران را که شیرینی های طبیعی باد و باران خورده می خریدم هنوز از خاطرم نرفته است.

- از شنیدن اسم شهر قلم به دستم می دهند.

قند در دل آب شد = کنایه از «خوشحالی زیاد» /

مفهوم: وقتی اسم شهر را می شنیدم بسیار ذوق می کردم. نمی دانستم که آن زندگی لذت بخش و شرافتمندانه را از من می گیرند و یک زندگی بی روح شهری به من می دهند.

- پدرم مرد مهمی ملتی به یغما رفت.

به یغما رفتن = کنایه از «غارت اموال» داروندار = کل دارایی

دولت وانمود می‌کرد که پدر و مادرم انسان‌های مهمی نیستند و به اشتباه تبعید شده‌اند و اموال‌مان هم به اشتباه از طرف دولت غارت شده است.

- برای کسانی که در کنار نفت بخاری آفت بود.

خو گرفتن با آتش سرخ بن و بلوط = کنایه از «انس گرفتن با طبیعت / چشمه، آب = مراعات نظیر

مفهوم: برای کسانی که در دامن طبیعت با آب‌های گوارا و آتش هیزم درختان سرخ بن و بلوط زندگی می‌کردند. زندگی آن روزگار در تهران با آن آب انبار و آتش زغال منقل و بخاری نفتی سخت و زیان بار بود.

- برای مادرم که سراسر به چهار دیواری اتاق بکشاند.

سرما، برف، زمستان = مراعات نظیر / سرمای کشنده = کنایه از «سرمای زیاد»

- ما قدرت اجاره حیاط دربست گران بهای چادرش زبازد ایل و قبیله بود.

پیدا شدن سروکله = کنایه از آشکار شدن / سر سفره کسی نشستن = کنایه از بخشنده بودن

سفره رنگین = کنایه از پذیرایی خوب / اسم و رسم داشتن اسب = کنایه از اصالت داشتن

مفهوم: زندگی قدرتمندان ایلی و روستایی ما به یک زندگی ضعیف در چند اتاق کرایه‌ای در شهر تبدیل شد.

- پدرم غصه می‌خورد با کوشش و تلاش درس می‌خواند.

زمین گیر شدن = کنایه از ناتوانی / دل خوشی = کنایه از خوشحالی

- من درس می‌خواندم که تصدیق مرا نبیند و آفرین نگوید.

بافتن خیال = استعاره / دو کلاس یکی کردن = کنایه از جهشی خواندن

- پیرمرد دل خوشی دیگری پسرم به همه آنها می‌ارزد.

روز و شب = مجاز از همیشه مباحثات سرافرازی.

- پس از عزیمت رضا شاه و راه رفته را باز آمدند.

از سر گرفتن = کنایه از شروع دوباره / بار سفر بستن = کنایه از آماده‌ی مهاجرت شدن

مفهوم: پس از این که در اثر جنگ دوم جهانی، رضا شاه که به وسیله‌ی انگلیسی‌ها از یک خان به شاه

تبدیل شده بود. تبعید شد و به همان مقام خانی خود برگشت همه‌ی تبعیدی‌ها آزاد شدند و به ایل و قبیله‌ی خود برگشتند.

- در میان آنان فقط من بودم باید به شهر باز گردی و ترقی کنی!

سردر گریبان = کنایه از فکر کردن / دو دل بودن = کنایه از شک و تردید

دیوار بی دیوار = استعاره / شهر بی مهر = استعاره

- بازگشتم، از دیدار عزیزانم در آغوش آن مادر مهربان

جسم و روح = مجاز از جان / ماندن روح در ایل = کنایه از دل بستگی به ایل

- در پایتخت به تکاپو افتادم به من پیشنهاد شد.

بر انداختن = کنایه از نابودی / درخت بیداد = اضافه تشبیهی

ساوه و دزفول و شهر = مراعات نظیر

- سری به ساوه زدم جمع و تفریق محاسبات مردم پرداختم.

گرفتن دل = کنایه از ناراحتی / چشم پوشیدن = کنایه از منصرف شدن

حلقه به در کوفتن = کنایه از تلاش زیاد / سر در آوردن از جایی = کنایه از رسیدن به جایی

- شاهین تیز بال پناه بردم.

طفیلی بودن = کنایه از وابسته بودن / شاهین، زنبور = مراعات نظیر

مفهوم: در زندگی روستایی مانند شاهین بلند پروازی بودم که در افق‌های بلند پرواز می‌کند و در

زندگی شهری به زنبور مزاحم و ناخوانده‌ای تبدیل شدم و به گوشه‌ای پناه بردم.

- پیش از دو سال در غمخوار و اندوهگسار نداشتم.

در خواب دیدن = کنایه از آرزو کردن / ایل و تبار = اجداد

- نامه‌ای از برادرم رسید آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود.

خواب دیدن = کنایه از آرزو داشتن / بریدن ماست با چاقو = کنایه از سفت بودن ماست

چشم به راه بودن = کنایه از منتظر بودن / پایین نرفتن آب خوش از گلو = کنایه از نداشتن راحتی

خیال

مفهوم: هنوز هوا خنک و آب چشمه بسیار سرد است. ماست‌هایمان بسیار مرغوب و پر چرب است. گل

و گیاه در دشت بسیار زیاد است که پشم گوسفندان را هم رنگین می‌کند. بوی شبدر پر محصول که

به دوبار چیدن می‌رسد. در هوا پیچیده هنوز گندم‌ها سبز هستند و بلدچین‌ها همواره آواز می‌خوانند.

جوجه کبک‌ها بزرگ شده‌اند. کبک کوهی در قله‌های کوهستان کمانه زیاد شده است. بیا تا هوا گرم

نشده خودت را برسان مادر منتظر توست و از دوری تو رنج می‌کشد.

- نامه برادر با من همان بخارای من ایل من بود.

پا به رکاب بودن = کنایه از آماده بودن برای سفر / بو، بو = ایهام

ترقی = مجاز از شهرنشین / زندگی مجاز از ایل.

درس دهم: فصل شکوفایی

اهداف آموزشی

- ۱- آشنایی بیشتر دانش آموزان با ادبیات انقلاب اسلامی و شاعران انقلاب
- ۲- ایجاد انگیزه و امید به وحدت و تلاش برای رسیدن به پیروزی
- ۳- بکار بستن آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری
- ۴- توانایی اندیشه در کلمات کلیدی درس و دریافت پیام و تحلیل متن

روش تدریس پیشنهادی

- ۱- روشن سازی طرز تلقی
- ۲- روش تدریس کارآیی گروه
- ۳- بحث گروهی
- ۴- روش تدریس پرسش و پاسخ

در آمدی بر درس

در این درس مقایسه‌ای بین حکومت ظالم پادشاهی و نظام انقلاب اسلامی می‌باشد که در زمان حکومت پادشاهی زندگی ما در خودکامگی و ظلم سپری می‌شد و تمام توانائیهای ما در نظر گرفته نمی‌شد. اما در دوران نظام اسلامی پیشرفت و شکوفایی مردم در جهت صحیح به چشم می‌خورد و همه چیز نیکو و خوب است و رهبرانقلاب ما بهترین راهنما و معیار برای مردم کشور عزیزمان می‌باشد.

معنی شعر:

بیت اول: ای دوست اگر در زمان حکومت پهلوی توانایی‌های ما نابود شد به جای آن در این دوره که نظام انقلاب اسلامی است، همه چیز نیکو و خوب است.

آرایه‌ها: تضاد: دیروز و امروز / بهار: استعاره از پیروزی و انقلاب / واج آرای: صامت به / بار و بهار:
جناس ناقص افزایشی.

بیت دوم: در آن دوره‌ای که مانند برزخ پر از درد و غم بود، چشمان مردم به جز ظلم و ستم چیزی
نمی‌دید.

آرایه‌ها: بیت استفهام انکاری دارد. / برزخ سرد استعاره از ایران استبداد زده / شب: نماد ظلم و ستم /
کوچه های غم و درد: اضافه: غم و درد: مشبه، کوچه: مشبه به / مراعات نظیر: شب و تاریکی / واج
آرای: صامت د / سرد و درد: جناس ناقص اختلافی / سرد: ایهام دارد: ۱. سرد ۲. بی روح و افسرده

بیت سوم: در دوران نظام پادشاهی من و وطنم پر از درد و غم و غصه بودیم اما در این دوران جدید
رهبر انقلاب در کشور راهنما و معیار ما است.

آرایه ها: تضاد: دیروز و امروز / استعاره: خورشید استعاره از انقلاب و حرکت / دشت: استعاره از وطن /
خورشید آینه دار: تشبیه / باغ و چمن و دشت: مراعات نظیر

بیت چهارم: زندگی ما در خودکامگی و ظلم می‌گذرد پس با من به سمت خوبیها و نیکی‌ها بیا به
جایی که پیشرفت و شکوفایی در انتظار ماست.

آرایه‌ها: واج آرای: صامت غ / باران: نماد رویش و سبزی / جویبار: نماد حرکت / مراعات نظیر: جویبار
و باران

بیت پنجم: دوران نظام اسلامی زمان پیشرفت و شکوفایی ما است پس با من همراه شد تا با نظام
اسلامی دوران شکوفایی و پیشرفت را آغاز کنیم.

آرایه‌ها: مراعات نظیر: فصل، شکوفایی، گل و بهار / تشخیص و استعاره مکنیه: بخوانیم با گل

بیت ششم: با من همراه شو در صورتی که در این همراهی و مبارزه جان خود را از دست دادیم به جای

آن نظام اسلامی به عنوان یادگار در کشور به جای می‌ماند.

آرایه‌ها: مراعات نظیر: نسیم، گل و باغ / جان سپردن: کنایه از مردن / گل: استعاره از انقلاب و

تجلیات آن، خاطرات و مبارزه / نسیم: نماد حرکت

بیت هفتم: من همچون رود بی تاب بقرار رسیدن به دریا هستم من به سمت مرگ می‌روم. همان

جایی که وعده دیدار همه مردم است.

آرایه‌ها: تشبیه: چون رود / رود و دریا: مراعات نظیر

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- **غربت:** دوری - قربت: نزدیکی

۲- (واو) عطف بیت ۱) برگ و بار - من و تو

بیت ۲ (غم و درد) - (من و تو) بیت ۴ (غبار و غربت) - (من و تو) بیت ۵ (من و تو)

۳- **بیت ۱:** برگ و بار / من و تو

بیت ۲: چه

بیت ۵: بهار من و تو

قلمرو ادبی:

۱- **تشخیص:** ۱) بیت ۳ غربت باغ - ۲) بیت ۴ جویبار در انتظار من و تو

تشبیه: ۱) بیت ۶ گل به یادگاری - ۲) بیت ۷ من به رود

۲- **برزخ سرد:** دوران حکومت پادشاهی - شب: ظلم و ستم، خودکامگی

قلمرو فکری:

۱- اتحاد با مردم

۲- مفهوم این بیت امیدواری به بهبود اوضاع با وجود انقلاب اسلامی است.

۳ الف) جاودانگی پاکی - در متن درس به ناپایدار بودن ظلم و ستم و یادگاری ماندن گل که نماد پاکی و صداقت است اشاره شده است.

ب) امیدواری به پایان ظلم و ستم - در بیت هفتم و دیگر بیت‌های درس به امیدواری به پایان ظلم و ستم و آمدن دوران شکوفایی و بهار اشاره شده است.

معنی گنج حکمت: تیرانا

تیرانا من از طبیعت یاد گرفتم که مثل درخت‌های میوه دار بدون کوچکترین ادعایی یکپارچه بخشش باشم و بدون اینکه منتظر سپاسگزاری باشم.

ای تیرانا تو نیز بخشندگی را از طبیعت یاد بگیر و از بوستان که در بهار غرق شکوفه و گل و در تابستان با میوه و سایه میزبانی بخشنده برای آدم‌های خسته باشی و نوازشگری درمان کننده برای پای انسان‌های گرمزده باشی نه اینکه فقط مهربانی را با مهربانی بلکه حتی در جواب سنگ خوردن‌ها به مردم میوه بدهی.

اگر تو میراث دار مهربانی مادرت باشی باید مثل درختان بارآور یکسره بخشندگی باشی. از خورشید سپاسگزارم که هر روز تا تابشش طلا بر سر ما می‌افشاند و از ابر که باران‌هایی چون گوهر بر سر ما می‌ریزد.

تیرانا اگر آزادی در سرنوشت من باشد همین که این سعادت نصیب شده که از خودم برای دیگران بُتی نسازم خدا را شکر می‌کنم.

درس یازدهم: آن شب عزیز

هدف‌های آموزشی

- ۱- آشنایی بیشتر با مضامین ادبیات انقلاب اسلامی و نویسندگان انقلاب
- ۲- ایجاد نگرش مثبت به ارزش‌های دفاع مقدس و انقلاب اسلامی
- ۳- تقویت گزینش الگوهای مناسب رفتاری در مبارزه و جنگ با دشمن
- ۴- توانایی خوانش متن با لحن روایی و داستانی
- ۵- توانایی دریافت پیام و تحلیل داستان
- ۶- کاربردی آموزه‌های گذشته قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس

روش پیشنهادی تدریس:

- روش تدریس پرسش و پاسخ
- روش تدریس بحث گروهی
- روش تدریس کارایی گروه و ...

درآمدی بر درس:

داستان «آن شب عزیز» از کتاب «سانتا ماریا» نوشته «سیدمهدی شجاعی» است. داستان از طریق یک رویداد مشخص شکل گرفته است. جنگ تحمیلی عراق علیه ایران تأثیر بسیار زیادی بر ادبیات ما داشت و شعرها و داستان‌های کوتاه و بلند بسیاری درباره شهادت طلبی، فداکاری، مبارزه با دشمن و ... در ادبیات ما راه پیدا کرد. این درس نمونه‌ای از این گونه داستان‌ها است.

نکات مهم درس:

- ۱- «قدم از قدم برداشتن» کنایه از حرکت کردن، تکان خوردن.

- ۲- «حرف کسی را زیر پا گذاشتن» کنایه از انجام ندادن فرمان آن شخص
- ۳- «آفتاب چشم‌هایتان را می‌زد»: نور آفتاب اجازه دیدن را به شما نمی‌داد.
- ۴- «دل‌م را گرم کرد، از جاکنده شدم»: به من امید بخشید، به سرعت برخاستم.
- ۵- «از شامۀ قوی شما تشخیص بوی حمله غریب نیست»: با وجود هوش زیادی که دارید، فهمیدن نزدیکی حمله، عجیب نیست.
- ۶- «بال درآوردن»: کنایه از خوشحالی زیاد
- ۷- «در دست گرفتن»: کنایه از به عهده گرفتن.
- ۸- «خاموش شدن»: کنایه از مُردن

قلمرو زبانی:

- ۱- **معبر:** محل عبور - گذرگاه ذلّه شدن: خسته شدن، اذیت شدن
- ۲- **واژه‌های مهم املائی:** مُصر، سراغ، ثلث، حمایل، عرض، غریب، طفره، شبیح، مهیت، ذلّه، انهدام
- ترکیب‌های وصفی:** کارآموزِ مصر، صحنه غریب، همان شبیح، انفجار مهیت
- ترکیب‌های اضافی:** عرض ادب، شبیح اجسام، انهدام مواضع دشمن
- ۳- **در بند پنجم:** وقتی حرف‌هایتان شد: ماضی ساده / فرو نشست: ماضی ساده / آمدید: ماضی ساده / شناخته باشید: ماضی التزامی / کرد: ماضی ساده / شدم: ماضی ساده / دویدم: ماضی ساده / بگویم: مضارع التزامی / گشودید: ماضی ساده / لبخند زدید: ماضی ساده / گفتید: ماضی ساده / تعجب کردم: ماضی ساده / گفتید: ماضی ساده / از یاد نبرده‌اید: مضارع التزامی / فشردید: ماضی ساده / بوسیدیم: ماضی ساده

۴- **ضمیر پیوسته:** آخرین رمق‌هایشان را در آخرین فشنگ‌هایشان می‌ریختند. (مرجع ضمیر رزمندگان)

ضمیر گسسته: شما عصبانی شدید؛ مرجع ضمیر آقای موسوی / من می‌توانستم و می‌خواستم که چون دیگر بچه‌ها در گوشه‌ای خود را گم کنم. (مرجع ضمیر خود نویسنده)

قلمرو ادبی:

۱- الف) بال در می‌آوردم ← خوشحال می‌شدم / حرف کسی را زیر پا گذاشتن ← انجام ندادن فرمان آن شخص

ب) زمزمه لطیف - صدای خشک

۲- دلخوشی‌ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان را بشویم. گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم.

قلمرو فکری:

۱- الف) این رباعی و متن درس توصیف‌کننده رزمندگان شجاعی است که جان بازی و فداکاری را افتخار می‌دانند و در دل هیچ هراسی از مرگ ندارند.

ب) مفهوم مشترک این رباعی و متن درس رها کردن وابستگی‌ها رو کردن به مبارزه با دشمن و رفتن به جبهه‌های جنگ است.

۲- با بند آخر درس که نویسنده می‌گوید: «و حالا دل خوشی‌ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم.»

شعر خوانی: شکوه چشمان تو

۱- آه، آیا این سر بریده شده ما در صبح زود است یا که نه، خورشید را هنگام غروب سر بریده‌اند؟

آرایه: تضاد: «پگاه» و «شامگاه» - تناسب: «ماه» و «خورشید» - تشخیص: «سر داشتن خورشید و

ماه»

۲- این سر بریده، خورشید است که بدون هیچ پوششی به روی خاک قرار گرفته یا ماه است که با بی

توجهی در راه افتاده است؟

آرایه: استعاره: (خورشید و ماه) استعاره از سر شهید / جناس: «ماه» و «راه» / تناسب: ماه و خورشید

۳- سر شهید همچون ماه است که صبح زود به دیدن خورشید رفته است، یا سر شهید خورشیدی

است که شب هنگام به دیدار ماه شتافته است.

آرایه: تناسب (ماه و خورشید) - تضاد (شب و روز) - تکرار (ماه و خورشید)

۴- زیبایی شهادت از همه زیبایی‌ها برتر است، ای محسن شهید من، ای زیبای بدون گناه من.

آرایه: تکرار (حُسن).

۵- می‌ترسم که یوسف تو را ببیند و شرمنده شود، پس به او بگو که اصلاً از چاه بیرون نیاید.

آرایه: تلمیح به ماجرای حضرت یوسف که برادرانش او را در چاه انداختند.

۶- نیازی نیست در دادگاه عشق برای تو شاهی بیاورند، زیرا رگ بریده گردنت بهترین گواه است.

آرایه: تناسب (شاهد، محضر، دادگاه و گواه) - اضافه تشبیهی: دادگاه عشق.

۷- اسیر شدن تو یادآور اسارت حضرت زینب است از اشتیاق دیدن چه کسی است که چشمانت به

دور دست می‌نگرد؟

آرایه: تلمیح به داستان عاشورا و اسارت حضرت زینب / واج آرایه: تکرار صامت «ش» / کنایه: راه کشیدن چشم: کنایه از منتظر بودن.

۸- کدام قاصد و پیک از دور دست‌ها می‌رسد؟ ای کسی که تسلیم شرافت و بزرگواری شده‌ای؛ به کدام سمت نگاه می‌کنی؟ آیا منتظر خبر شهادت هستی؟

آرایه: اشاره به شهید شدن مسلم بن عقیل که فرستاده امام حسین (ع) بود.

۹- نفس‌های آخر تو سرشار از زندگی و شادابی است، مرگ عاشقانه به آغوش تو پناه آورده است.

آرایه: تناقض (نفس آخر، زندگی است) / تضاد (مرگ و زندگی) / کنایه گرم آمدن: کنایه از با اشتیاق آمدن.

۱۰- به اندازه یک کربلا در چشمت، بزرگی پنهان شده است؛ ای کسی که برای سوگواری بریده شدن سر امام حسین (ع) در گودال قتلگاه، نمونه‌ای تجسم یافته و آشکار هستی.

آرایه: تناسب (روضه، کربلا، و گودال قتلگاه) / تلمیح اشاره به عاشورا و شهادت امام حسین (ع) در گودال قتلگاه / تضاد (نهفته، مجسم).

درک و دریافت:

۱- بهتر است از ترکیب لحن‌های عاطفی، مدحی و توصیفی استفاده شود. زیرا شعر درباره شهیدی است که عاشقانه سر خود را فدای آرمان‌هایش کرده و مدحی و توصیفی به این دلیل که در ستایش مقام بلند شهید و توصیف کننده حالات و احساسات اوست.

۲- الف) ایثار، فداکاری، اسارت، شرافت و نهایت اشتیاق او برای شهادت در راه خدا.

ب) زنده نگه داشتن یادشان و زندگی کردن به شیوه آنها.

درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش

اهداف آموزشی

۱. آشنایی با نمونه‌ای از داستان‌های حماسی دوره‌ی پهلوانی شاهنامه فردوسی
۲. تقویت توانایی استنباط پیام‌ها و نکته‌های برجسته متن
۳. توجه به موقعیت سیاوش در آیین ایرانی و برجسته کردن شخصیت او
۴. تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن مناسب
۵. تقویت برخی از محورهای اخلاقی مهم مانند نجابت در زندگی

روش تدریس پیشنهادی

- الگوی پیش سازمان دهنده
- ایفای نقش، نمایشی

درآمدی بر درس

در این درس ما با اشعار فردوسی آشنا می‌شویم، او در روستای باژ، واقع در منطقه طوس خراسان به دنیا آمد. از نجیب زادگان و دهقانان طوس بود. مردی شیعه مذهب بود به میراث قومی و فرهنگی ایران کهن دلبستگی شدید داشت. حدود ۲۵ یا ۳۰ سال برای سرودن شاهنامه زحمت کشید و در ۸۰ سالگی در سال ۴۱۱ از دنیا رفت و در طوس به خاک سپرده شد. و همچنین با اشعار سعدی آشنا می‌شویم که شاعر و نویسنده بزرگ قرن هفتم است. در شیراز متولد شد و برای ادامه تحصیل به بغداد

رفته است. در سال ۶۵۵ بوستان و در سال ۶۵۶ گلستان را نوشته است. علاوه بر این دو کتاب مقالات و قصاید عربی نیز دارد.

در این درس همچنین با مجاز آشنا می‌شویم مجاز: یعنی هرگاه واژه‌ای در معنای غیر حقیقی به جای واژه دیگر به کار برود. نشانه‌هایی که در متن موجب منصرف شدن خواننده از معنای حقیقی واژه مجاز می‌شود «قرینه» نامیده می‌شود. برای مثال: «فردا مجلس رأی می‌دهد» این یک مجاز است.

سیاوش فرزند کاوس از جانب سودابه متهم می‌شود.

دل بستن = کنایه از علاقه مند شدن / پاکدامنی = کنایه از پرهیزکاری و با تقوایی / دل سپردن = کنایه از پذیرفتن و قبول کردن / رزم و بزم = جناس

- چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهد نماند نهان

معنی بیت: پیشوای زرتشتی به پادشاه کشور (کی کاووس) گفت که ای سپهدار غم و اندوه درونی تو پنهان کردنی نیست. نگرانی تو از چهره‌ات آشکار است.

جهان = مجاز از ایران / جهان، نهان = جناس / تکرار صامت «د» واج آرای

- چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سبوی

معنی: اگر می‌خواهی حقیقت ماجرای مربوط به سیاوش و سودابه معلوم شود باید در این آزمایش شرکت کنی.

گوی، سنگ = مفعول / سنگ بر سبوی زدن = کنایه از امتحان / پیدا = مسند

- که هر چند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

معنی: اگر چه فرزند بسیار ارجمند و عزیز است ولی نگرانی به سلامت پادشاه آسیب می‌زند و سلامت پادشاه مهم‌تر است.

دل = نهاد / اندیشه = متمم / دل = مجاز از خود شاه / دل شاه = ترکیب اضافی

- و زین دختر شاه ها ماوران پر اندیشه گشتی به دیگر کران

معنی: از طرف دیگر از سودابه دختر پادشاه ها ماوران نیز نگران و مضطرب شده‌ای

دیگر کران = ترکیب وصفی / پر اندیشه گشتن = کنایه از نگرانی / دختر = مجاز از سودابه / تکرار

صامت «ر» = واج آرایبی

- ز هر در سخن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را ببايد گذشت

معنی: وقتی که از هر دو طرف اختلاف، سخن به این جا رسید و حق و ناحق معلوم نبود. طبق رسم

یکی از دو طرف باید از میان آتش عبور کند.

گشت، گذشت = جناس / در، آتش = متمم / بدین گونه = ترکیب وصفی

- چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نباید گزند

معنی: رسم و قانون روزگار این است که آتش به بی گناهان آسیب نمی‌رساند.

چرخ = استعاره از آسمان / سوگند چرخ = اضافه استعاری / بی گناهان = متمم / چرخ بلند = ترکیب

وصفی / سوگند، گزند = مسند.

- جهاندار، سودابه را پیش خواند همی با سیاوش به گفتن نشانند

معنی: پادشاه سودابه را خواسته و او را با سیاوش رودر رو کرد.

سودابه = مفعول / جهاندار = نهاد / به گفتن نشانند = کنایه از رودر رو کردن / جهاندار، سودابه،

سیاوش = مراعات نظیر

- سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل نه روشن روان

معنی: در پایان پادشاه گفت: من به هیچ یک از شما دو تن اطمینان ندارم.

دل، روان = نهاد / ایمن، روشن = مسند / هر دوان = ترکیب وصفی / دل من = ترکیب اضافی / دل، روان = مراعات نظیر / روشن نگشتن روان = کنایه از بدگمان شدن.

- مگر کاتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

معنی: امیدوارم که آتش سوزان، حقیقت را روشن ساخته به زودی گنهکار را رسوا کند.

آتش تیز = ترکیب اضافی / آتش پیدا کند = استعاره / آتش = نهاد / پیدا، رسوا = مسند

- چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش

معنی: سودابه این گونه پاسخ داد که من در سخن خود راستگو هستم.

سودابه، من = نهاد / پاسخ = مفعول / گفتار خویش = ترکیب اضافی / خویش، پیش = جناس / پاسخ،

گویم، گفتار = مراعات نظیر

- به پور جوان گفت شاه زمین که رایت چه بیند کنون اندرین

معنی: پادشاه به فرزند جوانش گفت، اکنون نظر تو در این باره چیست؟

شاه، رایت = نهاد / پور = متمم / پور جوان = ترکیب اضافی / زمین = مجاز از ایران / شاه زمین =

ترکیب اضافی

- سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

معنی: سیاوش این گونه پاسخ داد که ای پادشاه، تحمل آتش دوزخ از شنیدن چنین اتهامی برایم

ناچیز و آسان است.

این سخن = ترکیب وصفی / چنین = قید / سیاوش، دوزخ = نهاد / خوار گشتن دوزخ = اغراق

- اگر کوه آتش بود بسپر ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

معنی: اگر قرار بر عبور من از آتش باشد، از میان کوهی از آتش هم عبور می‌کنم و گذشتن از این گذرگاه آتش برایم آسان است.

کوه آتش = اضافه تشبیهی / این تنگ = ترکیب وصفی / کوه، خوار = مسند

- پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی

معنی: کی کاووس به خاطر فرزند و همسرش دل مشغول و نگران شد.

جان = مجاز از وجود / کاووس، فرزند، سودابه = مراعات نظیر / سودابه نیک پی = ترکیب وصفی / جان

کاووس کی = ترکیب اضافی

- کزین دو یکی گر شود نابه کار از آن پس که خواند مرا شهریار

معنی: اگر از این دو (فرزند - همسر) یکی گناهکار شناخته شود دیگر کسی مرا پادشاه نخواهد دانست.

نا به کار، شهریار = مسند / من = مفعول / یکی، که = نهاد

- همان به کزین زشت کردار، دل بشویم کنم چاره دل گسل

معنی: همان بهتر است که خیال خودم را از کردار زشت یکباره آسوده کرده برای حل این مشکل چاره قطعی بیندیشم.

به = مسند / همان = نهاد / چاره دل گسل = ترکیب وصفی / دل شستن = کنایه از رها کردن

- به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت صد کاروان

معنی: پادشاه از وزیر خواست تا به شتریان فرمان دهد که از دشت، صد کاروان شتر بزرگ بیاورد.

ساروان = نهاد / صد کاروان = ترکیب وصفی / ساروان، کاروان = جناس، کاروان، هیون =

مراعات نظیر

- نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه

معنی: هیزم‌ها را مانند دو کوه بزرگ در آن دشت بر روی هم انباشته‌اند و مردم با هم برای تماشا گرد آمدند.

دو کوه هیزم = ترکیب وصفی / کوه = ممیز / مانند کردن هیزم به کوه = تشبیه / جهان = مجاز از مردم جهان

- بدان گاه سوگند پر مایه شاه چنین بود آیین و این بود راه

معنی: در آن زمان راه و رسم پادشاه بزرگ برای تشخیص گناهکار از بی گناه این گونه بود.

گاه، شاه = جناس / تکرار صامت «ن» / آن گاه = ترکیب وصفی / سوگند پر مایه شاه = ترکیب وصفی و اضافی.

- و ز آن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

معنی: سپس شاه به مشاور دستور داد تا فرمان دهد که بر روی هیزم‌ها نفت بریزند.

شاه = نهاد / آن، موبد، چوب = متمم / نفت سیاه = ترکیب وصفی

- بیامد دو صد مرد آتش فروز دمیدند گفתי شب آمد به زور

معنی: دویست مرد که کارشان افروختن آتش بود آمدند و در هیزم‌ها دمیدند که از دود غلیظ آن گویی در روز روشن شب تاریک فرا رسید.

روز، شب = تضاد / دو صد مرد آتش فروز = ترکیب وصفی / دو صد مرد، شب = نهاد /

- نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه برآمد پس از دود زود

معنی: نخستین بار که در هیزم‌ها دمیدند، دود سیاهی به هوا برخاست پس از آن آتش به سرعت زبانه کشید.

زبانہ = نهاد / سیہ = مسند / نخستین دمیدن = ترکیب وصفی / دود، زود = جناس

- سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند

معنی: همه ی مردم که در دشت بودند با دیدن چهره خندان سیاوش به شدت غمگین شدند و گریستن.

دشت = مجاز از مردم / بریان، گریان = جناس / خندان، گریان = تضاد

- سیاوش بیامد به پیش پدر، یکی خود زرین نهاده به سر

معنی: سیاوش در حالی که کلاه جنگی زرین بر سر گذاشته بود پیش پدرش آمد.

پیش پدر = ترکیب اضافی / یکی خود زرین = ترکیب وصفی / سیاوش = نهاد / خود، سر = مراعات

نظیر

- هشیوار و با جامه‌های سپید لبی پر ز خنده دلی پر امید

معنی: سیاوش همراه با آرامش و هوشیاری در حالی که لباس‌های سفید پوشیده بود، خندان و امیدوار بود.

جامه‌های سپید = ترکیب وصفی / (لب، خنده) و (لب، دل) = مراعات نظیر /

- یکی تازی ای بر نشسته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه

معنی: سیاوش یک اسب عربی تندروی سیاه سوار شده بود که از سرعت تاختن آن گرد و خاک زیر پایش به آسمان می‌رسید.

خاک نعلش = ترکیب اضافی / تازی، بر نشسته، نعل = مراعات نظیر / ماه = مجاز از آسمان.

- پراکنده کافور بر خویشتن چنان چون بود رسم و ساز کفن

معنی: همان طور که در رسم و آیین کفن کردن از کافور استفاده می‌کنند سیاوش نیز بر تن خود کافور زده بود.

کافور = مفعول / کافور، کفن = مراعات نظیر / تکرار صامت «ز» = واج آرای

- بدان که گه شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره بردش نماز

معنی: وقتی که سیاوش پیش کاووس شاه رسید از اسب پیاده شد و در برابر پدر تعظیم کرد.

پیش کاووس = ترکیب اضافی / آن گه = ترکیب وصفی

- رخ شاه کاووس پر شرم شد سخن گفتنش با پسر نرم شد

معنی: سیاوش پدرش را شرم‌منده کرد و سخن گفتن او را با خود نرم و ملایم کرد.

شرم، نرم = جناس / نرم دیدن سخن گفتن = حس آمیزی / پر شرم، نرم = مسند / سخن گفتنش = ترکیب اضافی.

- سیاوش بدو گفت انده مدار کزین سان بود گردش روزگار

معنی: سیاوش به پدرش گفت: غمگین مباش چون رسم و آیین روزگار همین گونه است.

گردش روزگار = ترکیب اضافی / گردش روزگار = سرنوشت (کنایه)

- سر پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی گناهم رهایی مراست

معنی: سراسر وجود من پاک و ارزشمند است. اگر بی گناه باشم (که هستم) از آتش رهایی خواهم یافت.

بهایی، رهایی = جناس / بی گناه = مسند / سر پر ز شرم = ترکیب وصفی

- ورا یدون که زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه

معنی: و همچنین اگر من گناهکار باشم خداوند جهان آفرین مرا از آتش نگاه نخواهد داشت و خواهم سوخت.

این کار = ترکیب وصفی / گناه، نگاه = جناس / جهان آفرین = کنایه از خدا

- به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تپش

معنی: به یاری پروردگاری که بخشنده نیکی‌ها است از این کوه آتش هیچ ترسی در دل ندارم و به سلامت از آن خواهم گذشت.

کوه آتش = اضافه تشبیهی / این کوه آتش = ترکیب وصفی، اضافی.

- سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت

معنی: سیاوش اسب سیاهش را به سرعت تاخت و بدون این که بترسد آماده جنگ با آتش شد.

تنگ دل = مسند / جنگ آتش = ترکیب اضافی / تنگ دل شدن = کنایه از ترسیدن.

- ز هر سو زبانه همی برکشید کسی خود و اسب سیاوش ندید

معنی: آتش از همه جا زبانه می کشید و کسی نمی توانست سیاوش را در میان آتش ببیند.

خود و اسب سیاوش = ترکیب اضافی / هر سو = ترکیب وصفی

- یکی دشت با دیدگان پر ز خون که تا او کی آید ز آتش برون

معنی: مردم در دشت در حالی که به شدت گریه می کردند، منتظر بودند ببینند سیاوش کی از آتش بیرون می آید.

یکی دشت = ترکیب وصفی / پر خون بودن دیدگان = کنایه از ناراحتی

- چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شد تو

معنی: مردم وقتی سیاوش را دیدند که به سلامت از میان آتش بیرون آمد از شادی شور و غوغا کردند.

شاه نو = ترکیب وصفی / غو، نو = جناس / منظور از شاه نو = سیاوش

- چنان آمد اسب و قبای سوار که گفتمی سمن داشت اندر کنار

معنی: سیاوش آن چنان سالم از آتش بیرون آمد که حتی اسبش هم آسیب ندیده بود و گویی که به جای آتش در میان گل‌ها بوده است.

قبای سوار = ترکیب اضافی / اسب = نهاد / سمن = مفعول

- چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود

معنی: در اثر عنایت و توجه خدا اثر آب و آتش یکسان می‌شود و آتش مانند آب سرد می‌شود.

آب و آتش = تضاد، مراعات نظیر / یکسان بودن دم آتش و آب = کنایه سوزنده نبودن آتش

- چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

معنی: زمانی که سیاوش از میان آن آتش که مانند کوهی بلند بود، گذشت و به دشت رسید. از

شادمانی، شور و غوغایی در مردم شهر و کسانی که در دشت بودند به پا شد.

کوه آتش = ترکیب اضافی / کوه آتش = تشبیه / شهر و دشت = مجاز از مردم

- همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی گنه دادگر

معنی: مردم به یکدیگر مژده می‌داند که خداوند عادل و دادگر به بی گناه توجه کرد و او را نجات داد.

بخشودن بی گنه = متناقض نما / دگر، دادگر = نهاد / یکی، بی گنه = متمم.

- همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب همی خست روی

معنی: سودابه از خشم موهایش را می‌کند و گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت صورتش را چنگ می‌انداخت و می‌خراشید.

سودابه = نهاد / موی، آب، روی = مفعول / موی، روی = جناس / آب = مجاز از اشک

- چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

معنی: وقتی که سیاوش پاک و بی‌گناه و در حالی که اثری از دود آتش و گرد و غبار بر تنش نبود پیش پدر رفت.

خاک، آتش، گرد = مراعات نظیر / پیش پدر = ترکیب اضافی

- فرود آمد ز اسب کاووس شاه پیاده سپهبد پیاده سپاه

معنی: شاه کاووس و تمامی لشکریان به رسم احترام سیاوش از اسب‌های خود پیاده شدند.

- سیاوش را تنگ در بر گرفت ز کردار به پوزش اندر گرفت

معنی: کی کاووس سیاوش را محکم در آغوش کشید و شروع به عذرخواهی از رفتار ناشایست کرد.

کردار بد = ترکیب وصفی / در بر گرفت = کنایه از ابراز محبت

قلمرو زبانی:

۱- الف) واژه اندیشه رابطه معنایی که با واژه «درس» دارد (ترادف) به معنای ترس و اضطراب.

ب) واژه «اندیشه» با توجه به قرار گرفتن در این بیت و جمله به معنای «فکر درست» است.

پ) با توجه به کلمه دوان «اندیشه» به معنی «فکر و گمان» است.

۲- سرانجام گفت: دل من از هر دوان ایمن نگردد و روان من روشن نگردد.

۳- دلم گرفت - عضلات پایم گرفت - خورشید گرفت - لوله گرفت - از پل گذشت - از گناه ما گذشت

- کار از کار گذشت.

قلمرو ادبی:

۱- الف) سنگ بر سیو زدن = کنایه از آزمایش و امتحان کردن.

ب) تنگ دل شدن کنایه از غمگین شدن.

۲- نهادند بر دشت هیزم دو کوه ← جهانی نظاره شد هم گروه ← جهان = مردم سراسر همه دشت

بریان شدند ← بر آن چهر خنداناش گریان شدند ← دشت = مردم

قلمرو فکری:

۱- مردم وقتی سیاوش را دیدند فریاد شادی بلند شد که شاه جوان از آتش سالم بیرون آمد.

مفهوم: خوشحالی و شادی مردم به خاطر اثبات بی گناهی سیاوش

۲- در داستان گذر سیاوش از آتش اعتقاد بر این است که اگر انسان بی گناه در میان آتش هم برود، با

عنایت و توجه خدا آتش بر او کارگر افتد و همواره از آسیب در امان می ماند.

حضرت ابراهیم نیز در راه حق با شرک و بت پرستی مبارزه می کند. از این رو از حمایت خدا برخوردار

است و آتش به او آسیبی نمی زند. بلکه نمرودیان که از عنایت خدا بی بهره هستند باید از آسیب آتش

بترسند.

کنج حکمت: به جوانمردی کوش

- یکی از ملوک عجم راه غربت گرفتند

معنی: در مورد یکی از پادشاهان غیر عرب حکایت می کند که مال مردم را غارت می کرد و به مردم

ظلم و ستم می کرد تا جایی که مردم از دست مکر و فریب او به کشورهای دیگر جهان مهاجرت کردند

و از غم و اندوه ستم‌های او به سرزمین‌های بیگانه رفتند.

- چون رعیت کم شد زور آوردند.

معنی: وقتی که مردم کشور کم شد، درآمد حکومت هم از نواحی کشور کاهش یافت و خزانه خالی

شد و دشمنان فشار آوردند.

- هر که فریاد رس روز مصیبت خواهد کو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

معنی: هر کسی که می‌خواهد در زمان سختی یاریگری داشته باشد بگو که در زمان سلامت و آسایش بخشندگی کند.

- بنده حلقه به گوش ار ننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش
معنی: اگر به غلام حلقه به گوش که مالکش هستی محبت نکنی از پیش تو فرار می‌کند پس حتماً لطف و خوبی کن که در این صورت حتی بیگانه هم مانند غلام حلقه به گوش می‌شود.

- باری به مجلس او مگر سر پادشاهی کردن نداری؟

معنی: اتفاقاً یک بار در مجلس او شاهنامه می‌خواندند و داستان در مورد نابودی حکومت ضحاک در زمان فریدون بود وزیر از پادشاه پرسید: آیا می‌توان فهمید فریدون که ثروت و حکومت و لشکر نداشت چه طور حکومت را به دست آورد؟ پادشاه گفت: همان طور که شنیده‌ای مردم زیادی به طرفداری از او جمع شدند و او را تقویت کردند تا این که حکومت را به دست آورد. وزیر گفت: ای پادشاه اگر جمع شدن و حمایت موجب حکومت کردن است پس چرا مردم را با ستم خود پراکنده می‌کنی؟ مگر قصد حکومت نداری؟

- مَلِک گفت: «موجب تو را این هر دو نیست

معنی: پادشاه گفت: چه چیزی باعث جمع شدن مردم برای حمایت از پادشاه می‌شود؟ وزیر گفت: پادشاه باید بخشنده باشد تا مردم به حمایت از او جمع شوند و باید مهربان باشد تا در سایه حکومت او در امنیت زندگی کنند. ولی تو این دو ویژگی را نداری؟

- نکند جور پیشه سلطانی که نباید ز گرگ چوپانی

معنی: حاکم ستمگر نمی‌تواند پادشاهی کند همان طور که گرگ نمی‌تواند چوپانی کند.

- پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

معنی: پادشاهی که بنای ظلم می‌گذارد حکومت خود را نابود و ویران می‌کند.

درس سیزدهم: خوان هشتم

اهداف آموزشی

- ۱- آشنایی بیشتر دانش آموزان با ادبیات حماسی به ویژه در شعر نو
- ۲- تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب
- ۳- به کار بردن آموزه‌های محتوای متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری
- ۴- تقویت روحیه مبارزه در راه وطن و جنگ با نامردمی‌ها
- ۵- آشنایی با شاعر معاصر مهدی اخوان ثالث و آثارش

روش تدریس پیشنهادی

- ۱- ایفای نقش
- ۲- مطالعه گروهی و هم یاری
- ۳- الگوی پیش سازمان دهنده

در آمدی بر درس:

استفاده از تکنیک روایت در جایگاه، اصلی‌ترین شگرد هنری شاعر برای تصویرسازی است. خوان هشتم بیان خاطره‌ای است که راوی در یک شب سرد زمستانی شاعر در این شعر گاهی با تک گویی - های درونی (حدیث رستم با خود در زمان حال) و گاه با روایت دانای گل (روایت در گذشته) به بیان درد و رنج‌های مردم زمانه خود می‌پردازد و آن چنان با صلابت این ذهنیت خود را روایت می‌کند که امکان شنیدن صدای مخالف از سوی مخاطب فراهم نمی‌شود.

معنی درس: «خوان هشتم»

آری به یادم آمد.

داشتم این را می‌گفتم که آن شب هم

شدت سوز سرمای زمستان بیش از حد بود و چه سرمای وحشتناکی همه جا را گرفته بود. بوران و سوز سرما وحشتناک بود.

اما خوشبختانه در نهایت یک جایی سر پناه پیدا کردیم.

هر چند بیرون از آن سرپناه فضایی سرد و تیره و بی روح همانند ترس و هراس همه جا را گرفته بود. اما داخل قهوه‌خانه که سرپناه ما بود چون حس لحظه شرم گرم و روشن بود. همه صمیمی و خونگرم بودند.

فضای قهوه‌خانه گرم و روشن پیام مرد نقل کننده، شاهنامه هم چون آتش گرم بود. به راستی که جمعی صمیمی بود.

مرد نقل که صدایی رسا داشت.

حتی سکوت‌های میان حرف زدنش تأثیرگذار بود.

و کلامش همچون داستان آشنایی که از شاهنامه نقل می‌کرد گرم بود.

در حالی که راه می‌رفت سخن می‌گفت.

مرد نقل در حالی که عصایی شبیه چوبدستی درویشان در دست داشت

گرم گفتن بود.

میدان کوچک وسط قهوه‌خانه را

گاهی تند و گاه آرام طی می‌کرد.

همه ساکت بودند.

اطراف او مثل صدفی که دور مروارید است حلقه زده بودند.

با تمام وجود گوش می‌دادند.

هفت خوان را آزاد سیستانی

یا به عبارتی دیگر ماخ سالار آن مرد گرامی و ارجمند

آن هراتی خوب و پاک دین روایت کرد

اما خوان هشتم را

اکنون من روایت می‌کنم

من که نامم مهدی اخوان ثالث است

همچنان در فضای قهوه خانه قدم می‌زد

همچنان سرگرم حکایت بود و راه می‌رفت

این داستان رنج مردم است

واقعیت دارد و چون شعر از سر احساس نیست

این سخنان ابزار سنجش دوستی مردان و دشمنی نامردان است

بی ارزش و همانند شعرهای بدون محتوایی که ظاهری زیبا دارند نیست

این حکایت گلیم بدبختی‌های مردم است

که از خون امثال سهراب و سیاوش غرق خون شده

و روکشی برای تابوت پهلوانان سرزمین است

لحظه‌ای ایستاد و سکوت کرد

سپس با خشم فراوان

با صدایی لرزان و لحنی که همچون رَجَز جنگاوران اما همراه درد بود.

اینگونه حکایت کرد

آن

آن تکیه گاه و امید کشور ایران

مرد شجاع میدان‌های ترسناک جنگ

فرزند زال سپید موی، جهان پهلوان

آن کسی که صاحب سوار رخس بی همتا

آن کسی که مثل کلید گنج مروارید

هیچ گاه لبخندش از لبانش دور نمی شد

چه در هنگام آشتی و صلح که پیمان دوستی بود

چه در هنگام جنگ که برای دشمنی با دشمن سوگند خورده بود

بله آن شیرمرد ایرانی

دلاور و پهلوان سیستانی

مظهر استواری و مرد مردان

رستم فرزند زال

در ته چاهی تاریک و عمیق و پهناور

که در هر طرف بر کف و دیوارهایش نیزه و خنجرها کاشته شده بود

چاه بی وفایی ناجوانمردان

چاه فرومایگان

چاهی که بی شرمی آن همچون عمق و پهنایش باور نکردنی و غم انگیز و شگفت آور است.

آری رستم اکنون با اسب غیور و دل‌آور خویش

در ته چاهی که به جای آب زهر شمشیر و نیزه در خود داشت ناپدید بود.

پهلوانی که هفت خون را پشت سر گذاشته اکنون

در دام و دهان خوان هشتم (چاه برادر) گرفتار شده است.

و فکر می‌کند

که نباید چیزی بگوید

به خاطر اینکه آنقدر این حیله و فریبی که توسط برادر در چاه افتاده بی‌شرمانه است

باید چشمانش را ببندد تا چیزی نبیند

بعد از مدتی که چشمانش را باز کرد

رخش خود را دید

که خون بسیاری از او رفته بود

آنقدر که زهر زخم‌هایش کاری بود و اثرگذار بود

انگار حس و هوشیاری از تنش رفته بود و می‌خواست بخوابد

او اما از بدن خود که زخمی‌تر از بدن اسبش بود خبری نداشت و به خودش اصلاً توجه نمی‌کرد

به رخش نگاه می‌کرد و مراقب او بود

رخشی که یکتا و گرمی بود رخشی که بی‌همتا و بی‌مانند بود

رخش زیبا

که با او هزاران خاطره ماندگار داشت

در دلش به رخش گفت «رخش بیچاره من، آه آه!»

این شاید اولین بار ود که کلید گنج مروارید او گم می‌شد (یعنی لب‌هایش به لبخند باز نمی‌شد تا

دندان‌هایش مثل مروارید دیده شود)

انگار ناگهان

بر لب چاه

سایه‌ای را دید

آن سایه، سایه شغاد برادر رستم بود

که به داخل چاه نگاه می‌کرد و می‌خندید

و صدای نامردانه‌اش به گوش می‌رسید

دوباره چشم رستم به رخس افتاد، اما افسوس دید.

رخس زیبا و دلاور

رخشی که نظیری نداشت

با هزار خاطره خوب، خوابیده است

به گونه‌ای که انگار

آن همه خاطره را او در خواب می‌دیده است

بعد از آن تا مدتی

یال اسب و صورتش را

نوازش کرد بو کشید و بوسید

صورتش را به یال و چشم رخس می‌مالید

از صدای مرد نقال ناله و زاری چون بارانی می‌بارید

و نگاهش تیز و نافذ بود

در حالی که یال رخس را در دست داشت آرام نشست

با آن فکرهای قبلی مشغول بود.

این اتفاق جنگ است یا شکار

آیا این رسم همان مهمان نوازی بود یا فریب بود؟

داستان این گونه تعریف شده که بدون شک اگر می خواست می توانست

که شغاد نابردار را بکشد هم چنان که قبل از مردن با تیری شغاد را به درختی که در زیرش ایستاده

بود دوخت و کشت. داستان این گونه می گوید.

این کار برای او ساده بود.

همچنین اگر می خواست توانست

ریسمان بسیار بلندی را که در جنگ‌ها از آن استفاده می کرد از هم باز کند.

و به بالای چاه بیندازد تا به درختی، گیره‌ای یا سنگی متصل شود.

و بالا بیاید.

اگر راستش را بپرسی می گویم

زیرا داستان بدون شک راست می گوید

اگر می خواست، می توانست

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

یکرنگی ← (متضاد): تزویر

۱- صلح ← (متضاد): جنگ، کین

۲- الف) این ویژگی در شعر (خوان هشتم) بسیار دیده می‌شود و اخوان در این شعر به اسطوره‌های باستانی توجه داشته. از جمله در هفت خوان، زاد سرو مرو.

ب) اخوان در عین حال به باستان گرایی توجه دارد، واژه‌ها و ترکیب‌های نو در شعر برای بیان مقصود به کار می‌رود. مانند: باد برف، تیره و سرد.

۳- رخش زیبا: رخش (هسته) زیبا (صفت بیانی، وابسته پسین)

رخش غیرتمند: رخش (هسته) غیرتمند (صفت بیانی، وابسته پسین)

رخش بی مانند: رخش (هسته) بی مانند (صفت بیانی، وابسته پسین)

با: (حرف اضافه)، هزاران: (وابسته پیشین، صفت شمارشی اصلی)

یاد بود: (هسته گروه اسمی)، خوب: (وابسته پسین، صفت بیانی)

قلمرو ادبی:

۱- این درس را با لحن‌های متنوعی می‌توان خواند ولی لحن غالب، در فضای این شعر، لحن (حماسی - روایی) است. آن جا که جنگاوری‌ها حرف می‌زند حماسی و آن جا که به بیان داستان می‌پردازد لحن روایی مناسب است و شعر باید طوری خوانده شود که روح دلآوری و شجاعت رستم به شنونده انتقال داده شود.

۲- رستم نماد افراد همیشه شاد، وفادار به پیمان صلح و جدی و مبارزه در جنگ، امید مردم ایران شعاد: نماد افراد خائن و ریاکار. افرادی که از پشت خنجر می‌زنند.

۳- الف) استعاره: (کلید گنج مروارید) استعاره از لبخند.

ب) تشبیه: (همگنان گرد بر گردش) به (صدف بر گرد مروارید) شاعر، افراد حاضر در قهوه خانه را که دور تا دور نشسته بودند و نقال را که در میان نقالی می کرد، به صدف بر دور مروارید تشبیه کرده است.

پ) استعاره: (خوان هشتم) استعاره از چاهی که شغاد برای او کنده بود.

استعاره مکینه: (۱) (دام و دهان خوان هشتم)، (۲) (رخش غیرتمند)

تشبیه: پهلوان هفت خوان به طعمه

کنایه: طعمه چیزی بودن کنایه از کشته شدن.

قلمرو فکری:

۱- شعر خوان هشتم، این شعر روایت کشته شدن رستم است که بسیار ناجوانمردانه و دردناک است.

۲- مفهوم این بیت: شرایطی سخت تر پس از آن برآمدن از چاه

در شعر خوان هشتم، این موضوع به نحوی دیده می شود شاعر به رهایی رستم از چاه شغاد امید ندارد و می داند که بعد از افتادن در چاه نیرنگ و خیانتی که شغاد کرده است رستم کشته می شود و امید رهایی نیست.

۳- ۱. تیره بختی های جامعه ۲. پیمان صلح و وفاداری ۳. سوگند و انتقال و کین خواستن ۴. خیانت انسان های پست.

شعر خوانی: ای میهن

بیت اول: ای وطن یاد تو در تمام ذرات بدنم تنیده شده است و تمام وجودم از عشق تو سرشار است.

آرایه ها: تنیده یاد تو: استعاره مکینه، یاد تو مانند تار به وجود من تنیده شده است / تار، پود: تضاد /

تار و پود: استعاره از همه ی وجود / بود لبریز از عشقت، وجودم: استعاره پنهان، عشق تو مانند باده ای

است که وجود من را فرا گرفته است. / واج آرای: ب و د / واژه آرای: میهن

بیت دوم: تو مرا از هیچ ساختی و به بودنم اعتبار دادی و مرا با عشق پروراندی. ای میهن هر آن چه دارم فدای نام تو باد.

آرایه ها: بود، نبود: تضاد / بود و نبود: کنایه از همه وجود / ای میهن: جان بخشی (در همه ی بیت ها) / واج آرای: ب، و / واژه آرای: بود، میهن

بیت سوم: در هر جایی و حتی در زندان و در همه شادی ها و غم ها؛ در هر حالتی که بودم به یاد تو بودم.

آرایه ها: به هر مجلس..... ماتم: کنایه از در هر حالتی / مجلس، زندان، شادی، ماتم: تضاد / واژه آرای: به هر، بودم، میهن

بیت چهارم: اگر از خود بی خودم یا این که در هوشیاری کامل به سر می برم و در خواب و بیداری ام ای وطن به سمت تو سجده می کنم.

آرایه ها: مست، هوشیار، خواب، بیدار: تضاد / اگر مستم.... بیدار: کنایه از در هر حالتی / واژه آرای: اگر، میهن / سوی، روی: جناس

بیت پنجم: در دل من چیزی جز فکر و یاد تو نیست ای وطن من هزار بار این جهان را امتحان کرده ام و تو بهترین چیزی هستی که می تواند در دلم جای بگیرد.

آرایه ها: دشت دل: اضافه تشبیهی / گل روی: اضافه تشبیهی / زیبا زمین: استعاره از دل / روی داشتن میهن: جان بخشی

درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ

اهداف آموزشی

۱- آشنایی با نمونه‌ای از ادبیات داستانی - تمثیلی، مثنوی منطق الطیر عطار

۲- تقویت باور رسیدن به اهداف والا با گذر از سختی‌های زندگی

۳- دریافت مراحل هفت گانه سیر و سلوک عرفانی با توجه به آموزه‌های تعلیمی متن درس

۴- تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر

۵- کاربست آموزه‌های محتوایی درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری

روش پیشنهادی تدریس

- روشن سازی طرز تلقی / - روش کارایی گروه / - روش ایفای نقش و ...

درآمدی بر درس

یکی از راه‌های ساده کردن یک موضوع استفاده از تمثیل است. تمثیل یعنی توضیح یک مطلب با استفاده از مثال و نمونه، این شیوه در آثار عرفانی کاربرد زیادی دارد. به عنوان مثال عطار نیشابوری انسان‌هایی را که به دنبال یافتن حقیقت اصلی جهان یعنی «خداوند» هستند را به پرندگان تشبیه کرده است که می‌خواهند پادشاه خودشان «سیمرغ» را پیدا کنند. ماجرای این درس، حرکت پرنده‌ها به سمت سیمرغ و گذشتن از مراحل دشواری است که در این راه وجود دارد.

۱- مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

* همه پرندگان جهان چه آن‌ها که آشکار بودند و چه آن‌ها که پنهان بودند همه دور هم جمع شدند.

آرایه: تضاد (آشکار و نهان) / جناس (جهان و نهان / مجاز (آشکار و نهان: مجاز ا همه / مرغان مجاز از

پرندگان

۲- جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

* همگی گفتند که در این زمانه هیچ سرزمینی بدون شاه نیست.

۳- چون بود کاکلیم ما را شاه نیست بیش از این بی شاه بودن راه نیست

* چگونه است که کشور ما بدون پادشاه است؟ دیگر بیشتر از این بدون پادشاه زندگی کردن درست و

شایسته نیست.

آرایه: جناس (شاه و راه)

۴- شیر مردی باید این ره را شگرف زان که ره دواست و دریا ژرف ژرف

* فرد نیرومندی برای پیمودن این راه لازم است، زیرا این راه طولانی و پرخطر است.

آرایه: واج آرایی (تکرار صامت‌های «ر» و «د») / تکرار (ژرف / ره)

۵- گل اگر چه هست بس صاحب جمال حسن او در هفته‌ای گیرد زوال

* هدهد گفت: گل اگر چه بسیار زیبا است، اما زیبایی او بسیار زود از بین می‌رود.

آرایه: مجاز (هفته‌ای مجاز از زمانی اندک)

۶- هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز؟

* هر کسی که بتواند با خداوند سخن بگوید از شناخت یک ذره عاجز و ناتوان نخواهد بود.

آرایه: تضاد و تناسب (خورشید و ذره) / استعاره (خورشید استعاره از وجود حق / ذره استعاره از هر

چیز بی ارزش / جناس (راز و باز) - مصرع دوم استفهام انکاری دارد.

۷- بعد از آن مرغان دیگر سر به سر عذرها گفتند مشتی بی خبر

* پس از آن، همه پرنده‌گان دیگر که گروهی نادان و بی خبر بودند، بهانه‌ای آوردند.

آرایه: واج آرایی (تکرار صامت «ر») / مجاز (مرغان مجاز از پرنده‌گان)

۸- گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی، درگاه است.

* گفت هفت سرزمین در راه ماست وقتی از این هفت سرزمین عبور کنیم به درگاه سیمرغ می‌رسیم.

آرایه: تکرار (هفت وادی)

۹- وانیامد در جهان زین راه کس نیست از فرسنگ آن آگاه کس

* کسی در این جهان نیست که این راه را طی کرده و برگشته باشد و هیچ کس از مسافت و درازی

آن راه آگاه نیست.

آرایه: تناسب (راه و فرسنگ) / واج آرایه: (تکرار صامت «س»)

وادی اول: طلب

۱۰- چون فرو آیی به وادی طلب پیشت آید هر زمانی صد تعب

* هنگامی که به مرحله طلب برسی هر لحظه برای توزنج و سختی‌های زیادی پیش می‌آید.

آرایه: تشبیه (وادی طلب): طلب مشبه / وادی مشبه به

۱۱- ملک اینجا بایدت انداختن ملک اینجا بایدت درباختن

* در این مرحله برای تو رها کردن قدرت و کنار گذاشتن ثروت، ضروری است.

آرایه: جناس «مُلک و مِلک» جناس ناقص / کنایه: (مُلک انداختن و مِلک در باختن کنایه از فراموش

کردن و گذشتن از پادشاهی و اموال و قدرت)

وادی دوم: عشق

۱۲- بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کانجا رسید

* پس از این مرحله، سرزمین عشق آشکار می‌شود؛ کسی که به آنجا برسد، عشق تمام وجودش را

دربرمی‌گیرد.

آرایه: استعاره: (آتش استعاره از عشق) / واج آرایه: تکرار صامت «د»

۱۳- عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود

* عاشق واقعی کسی است که مثل آتش، تیزرو، سوزان و سرکش باشد.

آرایه: تشبیه (عاشق به آتش) / تناسب (گرم، سوزنده و آتش) / کنایه (گرم رو کنایه از شتاب کردن و

با شور و اشتیاق رفتن)

وادی سوم: معرفت

۱۴- بعد از آن بنمایدت پیش نظر معرفت را وادی ای بی پا و سر

* بعد از این مرحله، سرزمینی بی انتها از معرفت در برابر چشمت آشکار می‌شود.

آرایه: کنایه (بی پا و سر کنایه از عاشق و شیفته) / تضاد (پا و سر)

۱۵- چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت

* وقتی معرفت مانند آفتاب در آسمان این مسیر ارزشمند (راه رسیدن به خداوند) آشکار می‌شود ...

(وارد شدن به مرحله معرفت)

آرایه: اضافه تشبیهی (آفتاب معرفت) / تناسب (آفتاب و سپهر / آفتاب و تابیدن)

۱۶- هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش ...

* هر کسی به ارزش و جایگاه خود پی می‌برد و در حقیقت از مقام خود آگاه می‌شود.

آرایه: جناس (قدر و صدر) / کنایه (بر قدر خود بینا شدن کنایه از به ارزش خود پی بردن) / مجاز

(صدر مجاز از مقام)

وادی چهارم: استغنا

۱۷- بعد از این وادی استغنا بود نه در و دعوی و نه معنا بود

* بعد از این مرحله سرزمین استغنا و بی نیازی است که در آن خواسته و مرادی وجود ندارد.

آرایه: تکرار (واژه نه)

۱۸- هشت جنت نیز اینجا مرده‌ای هست هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است

* در این مرحله، هشت طبقه بهشت مانند مرده‌ای بی روح و بی ارزش است و هفت مرحله جهنم مانند یخ سرد و منجمد است.

آرایه: جناس (هفت و هشت) / متناقض نما (پارادوکس) / (افسرده و یخ زده بودن دوزخ) / تضاد (جنت و دوزخ)

وادی پنجم: توحید

۱۹- بعد از این وادی توحید آیدت منزل تفرید و تجرید آیدت

* پس از این مرحله، سرزمین توحید در برابرت قرار می‌گیرد، جایی که یکی شدن با حق و خالی شدن قلب از غیر او پیش روی توست.

آرایه: تناسب (تفرید - تجرید و توحید) / جناس (تفرید و تجرید)

۲- روی‌ها چون زین بیابان در کنند جمله سر از یک گریبان بر کنند

* اگر از این بیابان توحید بگذرند. همه به وحدت و یگانگی می‌رسند.

آرایه: مجاز «روی» مجاز از کل وجود) / کنایه: (سر از گریبان بیرون آوردن کنایه از به وحدت رسیدن) / مراعات نظیر: (روی، سر و گریبان)

وادی ششم: حیرت

۲۱- بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت

* پس از این مرحله، سرزمین توحید در برابرت قرار می‌گیرد، جایی که یکی شدن با حق و خالی شدن قلب از غیر او پیش روی توست.

آرایه: واج آرایبی (تکرار صامت «ت») / تناسب (حیرت، درد، حسرت)

۲۲- مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه

* انسان عاشق وقتی به این مرحله می‌رسد، در سر گشتگی فرو رفته و راه خود را گم می‌کند.

آرایه: مجاز (مرد مجاز از انسلن) / واج آرایبی (تکرار صامت «ر»)

وادی هفتم: فقر و فنا

۲۳- بعد از این وادی فقر است و فنا کی بود اینجا سخن گفتن روا

* پس از این مرحله، سرزمین فقر و نابودی قرار دارد. در این سرزمین سخن گفتن جایز نیست.

آرایه: مصرع دوم استفهام انکاری.

۲۴- صد هزاران سایه جاوید تو گم شده بینی ز یک خورشید، تو

* در این مرحله صدها هزار موجود جاودان را می‌بینی که در برابر خورشید حقیقت (خداوند) محو و نابود می‌شود.

آرایه: استعاره (خورشید استعاره از وجود حق) / مراعات نظیر (سایه و خورشید)

۲۵- چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

* وقتی که آن سی پرنده به خود نگاه کردند زود فهمیدند که بدون تردید، خودشان همان سیمرغ هستند.

آرایه: جناس تام (سی مرغ و سیمرغ)

۲۶- خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام

* خود را سیمرغ کامل دیدند و این سیمرغ، همان سی پرنده کامل بود.

آرایه: تکرار (سیمرغ)

۲۷- محو او گشتند آخر بر دوام سایه خورشید گم شد و السلام

* پرندگانی برای همیشه در سیمرغ محو شدند، وجود سایه مانند آنها در خورشید وجود حق از بین

رفت، همین و بس

آرایه: استعاره (سایه: استعاره از موجودات) / خورشید (استعاره از خداوند)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- قبا: نوعی لباس بلند مردانه / تعب: رنج / تجرید: ترک وابستگی، خالی شدن قلب سالک از آنچه غیر از خداست.

۲- بعد از این (برای) ت وادی حیرت آید، کارت دائم درد و حسرت آید.

۳- ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف بلندترین کوه روی زمین بر درختی آشیان دارد.

قلمرو ادبی:

۱- بلبل: نماد کسانی که وابسته به زیبایی‌های ظاهری و زودگذر هستند.

باز: نماد کسانی که نمی‌توانند از جاه و مقام خود بگذرند.

۲- عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود

شاعر برای بیان وجه شبه از آرایه‌های ادبی: «مراعات نظیر» (گرم رو، سوزنده و سرکش)؛ «تشخیص» (گرم رو و سرکش بودن آتش) و «کنایه» در عبارت «گرم رو» بهره گرفته است که مفهوم آن «شور و اشتیاق و شتاب رفتن» است.

۳- اشاره به داستان رانده شدن حضرت آدم از بهشت به دلیل خوردن میوه ممنوعه دارد.

قلمرو فکری:

۱- معنی: نه می‌توان به او رسید و راه یافت و نه می‌توان دوری او را تحمل کرد. صدها هزار آدم دیوانه و شیفته او هستند.

مفهوم: شیفته حق بودن و نیافتن راهی به سوی او.

۲- با بیت «نی حدیث راه پر خون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند» ارتباط دارد و هر دو به سختی راه عشق و پر خطر بودن این مسیر اشاره دارد.

۳- الف) وادی هفتم: فقر و فنا ب) وادی اول: طلب پ) وادی سوم: معرفت

۴- پرندگان فکر می‌کردند که معشوقشان، سیمرغ، در کوه قاف است؛ پس تلاش کردند خود را به او برسانند اما هنگامی که به آنجا رسیدند «سیمرغی» ندیدند. چون در خود نگریستند دانستند سیمرغ حقیقی خودشان هستند. پس وجود حق را باید در وجود خود طلب کرد. خدا درون خود انسان است. اگر کسی خود را خوب بشناسد به معشوق و مطلوب حقیقی خواهد رسید. پیام «سی مرغ» توجه به درون خود است.

گنج حکمت: کلان تر و اولی تر

این حکایت از کتاب «سندباد نامه» اثر «ظهیری سمرقندی» است.

معنی حکایت: شتر و گرگ و روباهی به علت دوستی و هم صحبتی، با هم سفر کردند و خوراک راهشان تنها یک گرده نان بود. وقتی مدتی راه رفتند و سختی راه در آنها اثر گذاشت، بر لب آبی نشستند و بین آنها برای خوردن گرده نان دشمنی درگرفت. تا سرانجام به این توافق رسیدند که هر کدام از آنها سن و سال بیشتری داشته باشد، برای خوردن این گرده نان شایسته تر است. گرگ گفت: قبل از آنکه خداوند بلند مرتبه، این جهان را بیافریند، هفت روز قبل تر مادرم مرا به دنیا آورد. روباه گفت: درست می‌گویی من آن شب در آنجا بودم و برای شما چراغ نگه داشته بودم و به مادرت کمک می‌کردم. وقتی شتر سخنان روباه و گرگ را شنید گردن دراز کرد و گرده نان را خورد و گفت: هر کسی من را ببیند به درستی پی می‌برد که از شما بسیار بزرگترم و دنیا را بیشتر دیده‌ام و بار بیشتری کشیده‌ام.

درمان آلودگی و پلورس استنایی کشور

درس شانزدهم: کباب غاز

اهداف آموزشی

۱. آشنایی با محتوای داستان‌های اجتماعی در قالب طنز
۲. کاربرد آموزه‌های محتوایی درس در زندگی روزمره
۳. تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن
۴. تقویت و رشد درست رفتارهای اجتماعی و اخلاقی در زندگی
۵. تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن داستانی

روش تدریس پیشنهادی

روش ایفای نقش، روشن سازی طرز تلقی، روش کارایی گروه

درآمدی بر درس

در این درس «پیوند وابسته ساز» آموزش داده شده است.

به جمله‌های زیر توجه کنید:

- اگر امسال به مشهد برویم حتماً به موزه‌های آن جا خواهیم رفت

- کتابی که خریده بودی، خواندم.

جمله‌های بالا دو فعلی هستند و با یک هدف ربط به هم وصل شده‌اند به این حروف «پیوند = وابسته

ساز» می‌گویند.

مهم‌ترین پیوندهای وابسته ساز عبارتند از:

(تا، چون، که، اگر، اگر چه، گرچه، با این که، وقتی که، چندان ...)

پیوند وابسته ساز برای جملات مرکب استفاده می‌شود و دو جمله هسته (پایه) و وابسته (پیرو) را به هم ربط می‌دهند.

پس جملات مرکب دارای ۳ قسمت هستند.

۱- جمله هسته (پایه) ۲- جمله وابسته (پیرو) ۳- حرف ربط وابسته ساز.

دومین موضوعی که در این درس به آن پرداخته شده است کنایه می‌باشد. هرگاه یک جمله معنای ظاهری و همچنین یک معنای کنایی دارد و هدف نویسنده معنای غیر واقعی و کنایی آن است.

سپر انداختن کنایه از تسلیم شدن.

معنی درس «کباب غاز»

- شب عید بود که با خودت بشود دوازده نفر

هم قطار بودن کنایه از هم ردیف بودن / نوش جان نمودن کنایه از خوردن / قرار و مدار گذاشتن

کنایه از هماهنگ کردن / در میان گذاشتن کنایه از مشورت کردن / درست جلو کسی درآمدن کنایه

از کار را به کمال انجام دادن /

- گفتم خودت بهتر می‌دانی عیالم با این ترتیب موافقت کرد.

خرت و پرت = مرکب اتباعی / خدا را خوش نیامدن = کنایه از درست نبودن / پا افتادن = کنایه از

پیش آمدن فرصت / ساعت شماری کردن = کنایه از انتظار کشیدن / وعده گرفتن = کنایه از دعوت

کردن / سماق مکیدن = کنایه از انتظار بیهوده / از سر بیرون کردن = کنایه از منصرف شدن / صابون

به شکم مالیدن = کنایه از به خود وعده دادن /

- اینک روز دوم عید است هر گلی هست به سر خودت بزن.

رو به راه کردن = کنایه از آماده و مهیا کردن / گرم و نرم بودن کنایه از راحتی بسیار / لم دادن =
کنایه از راحتی و بی خیالی / بی دست و پا = کنایه از بی عرضه / شر را از سر کنندن = کنایه از دور
کردن مزاحم / به من دخیلی ندارد / کنایه از به من ربطی ندارد / گل به سر زدن = کنایه از اینکه سود
و زیان این کار به عهده خود باشد / غول بی شاخ و دم = استعاره از مصطفی / آسمان جُل بودن =
کنایه از فقیر و بی چیز.

- دیدم چاره‌ای نیست و خدا را آیا نمی‌شود نصف غاز را امروز و نصف دیگرش را فردا سر
میز آورد.

پای برهنه بودن = کنایه از فقر و نداری / ما در مرده بودن = کنایه از بدبخت و بیچاره بودن / خاک بر
سر شدن = کنایه از بدبختی / حرف حسابی زدن = حرف منطقی زدن

- گفت: مگر می‌خواهی آبروی خودت را بریزی به هر قیمتی شده برای ما پیدا کنی
سر به مهر = کنایه از دست نخورده / برو برگرد نداشتن = کنایه از قطعی و حتمی بودن / دست و پا
کردن = کنایه از فراهم کردن / از دست ساخته بودن = کنایه از توانایی انجام کار / چیزی از زیر سنگ
یافتن = کنایه به سختی یافتن چیزی.

- مصطفی ابتدا مبلغی سرخ به زیارت حضرت معصومه رفته‌اند.
سرخ و سیاه شدن = خجالت کشیدن / قید چیزی را زدن = کنایه از منصرف شدن / خاک بر سر
ریختن = کنایه از درماندگی و چاره اندیشی / میهمانی را پس خواندن = کنایه از میهمانی را پس
گرفتن / عقل خواستن برای کسی = کنایه از بی عقل دانستن کسی
- دیدم زیاد پرت و پلا دست زدن به این غاز بر نیابند.

شیوه‌ای سوار کردن = کنایه از به کار بردن نیرنگ و فریب / دست به غاز نزنند = کنایه از این که غاز را نخورند / گره گشودن = حل کردن مشکل / درصدد بر آمدن = کنایه از اقدام کردن به انجام کاری / دست زدن به غذا = کنایه از خوردن غذا / به خرج دادن = کنایه از انجام دادن

- مصطفی هم جانی گرفت مهمانان دیگر را هم با خودت همراه می‌کنی.

جان گرفتن = کنایه از نیرو گرفتن / دستگیر شدن = کنایه از متوجه شدن / جویده جویده = کنایه از بریده بریده و لگنت زبان / دلپستگی = کنایه از علاقه مندی / برادر کوچک من هستی = کنایه از عزیزی برایم / نو نوار = کنایه از مرتب بودن / دست به دامن شدن = کنایه از پناه آوردن / ترکیدن از پرخوری = کنایه از زیاد خوردن / کاهدان و کاه = تناسب / وبال جان کسی شدن = کنایه از ایجاد دردسر برای کسی /

- مصطفی که با دهان باز و گردن دراز خاطرمد داشت به کلی آسوده می‌شد.

دستگیر شدن = کنایه از فهمیدن / خاطر جمع بودن = کنایه از راحتی خیال / قالب بدنش درآمده = کنایه از کاملاً اندازه او شدن / خونسرد بودن = کنایه از آرامش و داشتن - به قصد ابراز رضامندی تعارف کنان واقعاً سزاوار حضرت ایشان است.

نوش جان کردن = کنایه از خوردن غذا / درد سر دادن = کنایه از ایجاد مزاحمت و ناراحتی کردن / گرم شدن چانه = کنایه از پر حرفی کردن / نوک جمع را چیدن = کنایه از اجازه صحبت به کسی ندادن / کباده چیزی را کشیدن = کنایه از ادعای چیزی داشتن / بلند شدن و فریاد و فغان مرحبا به آسمان = کنایه از تحسین کردن / چین به صورت انداختن = کنایه از اخم کردن و ناراحتی /

- در این اثنا صدای زنگ تلفن نمره‌ی غلطی بوده است.

رو کردن = کنایه از مورد توجه قرار گرفتن / سر میز بودن = کنایه از مشغول غذا خوردن

- حالا آش جو و کباب بره که لااقل زحمت آشپز از میان نرود!

تپیدن دل = کنایه از ترس و اضطراب / شش دانگ بودن حواس = کنایه از تمام حواس / مست شدن
= کنایه از خود بی خود شدن / دامن از کف دادن = کنایه از بی اختیار شدن / سر تو حساب بودن =
کنایه از جمع بودن حواس / خوش نخواندن = کنایه از انجام عمل نامناسب / تا خرخره خوردن =
کنایه از کامل و بسیار خوردن / سر از تن جدا کردن = کنایه از کشتن / دو دل ماندن = کنایه از شک
و تردید داشتن / چشم دوختن = خیره شدن و توجه بسیار / ماسیدن توطئه = نگرفتن نقشه به هدف
نرسیدن / زیر بغل کسی را گرفتن = کنایه از حمایت کردن از کسی / شخص، شخیص = جناس /
دامن از دست دادن = کنایه / حیوان = غاز

- خلاصه آنکه از من همه اصرار بود گویی هرگز غازی قدم به عالم وجود ننهاده بود.

از دهن در رفتن = کنایه از ناخواسته حرفی زدن / غفلتاً فنرش در رفته باشد = کنایه از افراد به شدت
گرسنه که با ولع شروع به خوردن کنند / در یک چشم به هم زدن = کنایه از یک لحظه / کلک کسی
یا چیزی را کندن = کنایه از نابود کردن کسی یا چیزی / قدم به عالم وجود نهادن = کنایه از وجود
داشتن.

- مرا می گویی از تماشای این منظره کاری از دستم ساخته نبود.

هولناک = ترسناک

- در همان بحبوحه با خود شما صحبت بدارد.

بخور بخور = کنایه از مشغول شدن شدید در خوردن / پای تلفن بودن = کنایه از تماس گرفتن / آب
به دهان خشک شدن = کنایه از ترسیدن

- یارو حساب کار خود را کرده اگر تقصیری هست با شماست نه با من.

حساب کار را کردن = کنایه از آگاه شدن / اندازه سر سوزن بودن = کنایه از بسیار کم بودن / خود را از تک و تا نینداختن = کنایه از حفظ ظاهر / دل به دریا زدن = کنایه از جرئت کردن / کشیده آب نکشید = کنایه از کشیده صدا دار / گل انداختن صورت = کنایه از سرخ شدن صورت / خانه خراب = کنایه از بدبخت / تا حلقوم بلعیدن = کنایه از تا حد زیادی خوردن / دین و ایمان را باختن = اختیار از دست دادن / پنج انگشت = مجاز از کف دست

- به قدری عصبانی شده بودم..... که تا می‌باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم.

چشمم جایی را نمی‌دید = کنایه از شدت عصبانیت / شاخ درآوردن = کنایه از تعجب بسیار / نمک شناس بودن = کنایه از قدر ناشناسی / آرزوی چلاق شدن دست = کنایه از پشیمانی از کار انجام شده / چپ، راست = تضاد / خم به آبرو نیاوردن = کنایه از ناراحت نشدن / چون تیری که از شست رفته باشد = کنایه از کار ما از کار گذشته باشد / از ماست که بر ماست = ضرب المثل / پشت دست را داغ کردن = کنایه از عبرت گرفتن / چپ و راست = مجاز از همه طرف /

قلمرو زبانی:

۱- معهود = عهد بسته شده، وعده داده / بحبوحه = میان / وجنات = چهره‌ها

۲- بند پنجم: معهود، عیال، دیلاق / بند دوازدهم: کج و معوج، غیر مترقبه - اصرار

۳- الف) مفعول‌ها: کل جمله پس از گفت تخلص

ب) عبارت «از زواید و از جمله رسوم و عادات» متروک: در نقش مسند.

۴- خاطر جمع باشید که از عهده بر خواهیم آمد.

حرف ربط و ابسته ساز

از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار

حرف ربط پایه

قلمرو ادبی

- ۱- پشت دست داغ کردن = پشیمان شدن / سماق مکیدن = انتظار بیهوده کشیدن / چند مرده حلاج بودن = چقدر توانایی داری
- ۲- استفاده از شیوه‌های طنز. (اغراق)

قلمرو فکری

- ۱- کنترل نکردن رفتار و کردار و زبان
- ۲- الف) از ماست که بر ماست
ب) تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد.

روان خوانی: آرمیا

- چند بار بگوم بلکه خود خداست.
- دور زدن = کنایه از تغییر زبان / خوردن خنده = کنایه از نخندیدن / سر تکان دادن = کنایه از قبول کردن
- بابا اینجا همه علامه‌اند الدخیل الموت للصدام. الله اکبر.
- علامه بودن دیگران = کنایه از اعتراف به کم سوادی / گرفتن = کنایه از سرکار گذاشتن /
- مصطفی در حالی که می‌خندید می‌خواست برود تانک بزند.
- جل الخالق = یعنی شگفتی بسیار
- آرمیا سرش را پایین انداخته بود و مار میت اذرمیت ولکن الله رمی
- غرش تانک = اضافه استعاری
- برخاست آیه را زیر لب تکرار کرد با تیر کلاش دیگر نمی‌میرد.

آتش = مجاز از موضع دشمن

- عده‌ای از افراد گردان کُنده دیگر چیست؟

گل کاشتن = کنایه از کار شاهکار کردن / ضرب المثل «دود از کنده بلند می‌شود» = کنایه از توانایی

اهل تجربه / گرفتن = کنایه از مسخره کردن.

- در دل از تعریف کردن دیگران چند تاشان هم به ما برسد.

به خود آوردن = کنایه از متوجه نمودن / سنگر گرفتن = کنایه از پناه گرفتن / پیاده و نفر = مجاز از

نیروهای جنگی / توی راه اسیر نگیری ها بگذار چند تاشان به ما برسد = طنز

- با تمام نیروی که داشت مصطفی گریه می‌کرد.

کار کردن چشم = کنایه از دیدن دور دست / نفس گرفتن = کنایه از تجدید قوا / سکندری خوردن =

کنایه از به هم خوردن تعادل / تنگ کردن چشم = دقیق نگاه کردن

- بر چکش را زد برای همین شهید نمی‌شوم دیگر.

از بالا بودن دستور = کنایه از حکم و تقدیر خدا.

- نمی‌فهمید چه می‌گوید آقا سهراب شلوغ نکنی‌ها. شاید توی خاک‌های جنوب فرو برویم.

از جلو چشم گذاشتن = کنایه از به خاطر آمدن / گم شدن یک طرف صورت = کنایه از زخمی شدن.

درک و فهم

۱-ارمیا

۲- اشاره به خواست و اراده پروردگار و جنگ بدر که پیامبر مشت خاک رابه سمت مشرکان باشید

و باخواست و اراده خداوند قدرت جسمانی و روحانی و نیروی ایمان مسلمانان بسیار بالا رفت و توانستند بر

دشمن غلبه کنند

درس هفدهم: خنده تو

اهداف آموزشی

- ۱- آشنایی با پایلو نرودا و سروده «خنده تو»
- ۲- پرورش روحیه بهره گیری مناسب از آثار ادبی برجسته جهان
- ۳- تقویت باور عشق به زیستن و شادمانه زندگی کردن
- ۴- به کار بستن آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی، فکری
- ۵- آشنایی با ادبیات و جهان نویسنده المانی «فریدریشیلر» شاعر و نمایش نامه نویس

روش تدریس پیشنهادی

- ۱- روش تدریس کارآیی گروه
- ۲- روش تدریس بحث گروهی
- ۳- روش تدریس پرسش و پاسخ

درآمدی بر درس

خنده، عصاره حیات است. حیات در رستگاری، شاعر این مؤلفه را هسته شعر خود قرار داده و همه لذتهای زندگی و آمال و آرزوهای شاعرانه‌اش را در قالب آن ریخته است. وقتی می‌توان با خنده (عشق و محبت به ممنوع) بر دشمنی‌ها غلبه کرد و پیش رفت دیگر چه نیازی به جنگ است؟ در حقیقت خنده آن فرج و موعودی است که شاعر انتظار آن را می‌کشد و امیدوار است با ظهور آن، حیات رستگاری آغاز شود.

معنی درس:

- نان و هوا را از من بگیر اما خنده‌هایت را از من دریغ نکن.
- حتی تمام زیبایی‌ها را از من بگیر.

- از جنگی سخت برمی‌گردم با چشمانی خسته که دنیا را دیده است بدون اینکه تغییری کرده باش.
- اما لبخندت وقتی مثل پرنده‌ای آزاد می‌شود و تو می‌خندی و آن خنده‌ها به سمت من می‌آید و من لبخندت را می‌بینم تمام مشکلاتم حل می‌شود.
- محبوبم لبخند تو در سخت‌ترین لحظه‌ها به سراغم می‌آید.
- اگر دیدی خون مردم روی سنگ فرش‌های خیابان ریخته است باز هم بخند زیرا لبخندت همانند شمشیری است که از علاف کشیده شده و با آن می‌توانم به جنگ دشمن بروم.
- هنگام پاییز لبخند تو موج دریا را بلندتر می‌کند.
- مجبورم هنگام بهار لبخندت را می‌خواهم مثل گلی که در انتظارش بودم گل‌های آبی و سرخ کشورم که مرا صدا می‌زند.
- به شب، روز، ماه و خیابان‌های جزیره‌ای که در آن زندگی می‌کنیم لبخند بزن.
- اما در هر پلک زدن و در تمام طول سفرم نان، هوا، روشنی و بهار را از من بگیر اما خنده‌ات را دریغ نکن تا نمیرم.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

- ۱- بیرون کشیده شده - برافراشته
- ۲- بهاران (هنگام بهار) خاوران (جمع)
- بابکان (منسوب به بابک) خندان (صفت فاعلی)

قلمرو ادبی:

- ۱- نان: نماد آنچه انسان را زنده نگه می‌دارد / هوا: نماد آنچه باعث زنده ماندن انسان است / گل: نماد تمام زیبایی‌ها / لبخند: نماد عشق ورزی

۲- استعاره مکینه و تشخیص: خنده‌ات مرا می‌جوید / استعاره مکینه: درهای زندگی

قلمرو فکری:

۱- شادی، نابود کننده دشمن است. شادی و خنده بهترین سلاحی است که می‌توان با آن با دشمن مبارزه کرد.

۲- در این شعر به شاد بودن در مقابل غم‌ها، شادی کردن و دوری از غم‌ها دعوت کرده است. اینکه با شادی زندگی را سپری کنیم و تن به غم ندهیم، محوری‌ترین پیام متن درس بود. دستاورد: نتیجه، پیامد حاصل آنچه با تلاش بدست می‌آید.

گنج حکمت: مسافر

آرزو دارم باد مرا با خود ببرد و تمام دنیا را طی کنم شاید روزی به پایان این جهان برسیم و به سرزمینی که خداوند آن را مرز جهان هستی قرار داده برسم و در آنجا پایین بیایم.

از حالا در این سفر طولانی ستاره‌ها را با روشنی همیشگی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل آسمان‌ها طی می‌کنند تا به خانه نهایی سفر خود برسند. اما به همین اندازه راضی نیستم و بالاتر می‌روم به جایی می‌روم که ستارگان نمی‌توانند در آن جا وارد شوند.

در یک جاده خلوت رهگذری می‌پرسد «ای مسافر، حرکت نکن به کجا به چنین عجله‌ای می‌روی؟ می‌گویم به سمت آخر دنیا می‌روم. می‌خواهم به جایی که خدا آن جا انتهای دنیا قرار داده و در آن موجودی نفس نمی‌کشد بروم. می‌گویند: بیهوده رنج سفر را به خود نده مگر نمی‌دانی که به دنیایی بی اندازه و بی انتها وارد می‌شوی؟

ای اندیشه‌ای که تا دورها می‌روی، به بال‌هایت که همچون، بال عقاب است بگو که پرواز نکنند. و ای خیال من که هم چون کشتی‌ای تندرو هستی همین جا توقف کن. زیرا بیش‌تر از این اجازه پیشرفت نداری.

درس هجدهم: عشق جاودانی

اهداف آموزشی

- ۱- آشنایی با نمونه‌هایی از افکار و اندیشه جهانی از طریق مطالعه آثار ادبی
- ۲- تقویت مهارت خواندن متن مشهور ادبی با لحن مناسب
- ۳- توانایی تطبیق مفاهیم و ارزش‌های متون ادبیات جهان با ادبیات ایران
- ۴- تقویت نگرش مثبت نسبت به مطالعه آثار برجسته ادبیات جهان و تأمل در مفاهیم آنها
- ۵- کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری

روش‌های پیشنهادی تدریس

- روش پرسش و پاسخ

- روش تدریس اعضای گروه

- روش بحث گروهی

- روش کارایی گروه

در آمدی بر درس

عشق جاودانی برگرفته از «غزلواره‌ها» اثر «شکسپیر» است. این غزل بیان‌گر این نکته است که عاشق تمام زیبایی‌ها را فقط در معشوق می‌بیند و اگر این عشق جاودان باشد. روزبه‌روز جلوه زیباتری پیدا می‌کند و هیچ عاملی نمی‌تواند آن را کم رنگ کند.

معنی عبارات مهم:

- ۱- آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد، اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟

* آیا چیزی در پندار انسان وجود دارد که کسی بتواند آن را بنویسد، اما جان راستگوی من آن را برای تو ننوشته باشد؟

۲- چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟ که بتواند عشق مرا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

* چه حرف تازه‌ای برای گفتن یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن باقی مانده است؟ که بتواند عشق من یا خلق و خوی نیک تو را بیان کند؟

۳- هر روز باید ذکر واحدی را مکرر بخوانم و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی و من از آن تو» درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.

* هر روز باید یک ذکر را پیوسته بخوانم و آن چه را که قدیمی است، قدیمی ندانم؛ و آن این است که تو از آن من هستی و من نیز از آن تو هستم، درست مانند اولین باری که نام زیبای تو را خواندم.

۴- این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند / و نه توجهی به گردوغبار و جراحات پیری دارد و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد. بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند.

* این چنین است که عشق جاودانی پیوسته معشوق خود را زیبا و جوان می‌بیند و هیچ توجهی به آسیب‌های پیری و چین و چروک‌های ناشی از آن نمی‌کند؛ بلکه پیوسته عشق قدیمی خود را موضوع کتاب شعر خود می‌کند. در کتاب شعرش فقط از او سخن می‌گوید.

۵- و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است، / همان جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.

* و اولین احساس عاشقانه خود را جایی جست‌وجو می‌کند که در آن جا به دنیا آمده است، درست همان جایی که شاید روزگار و ظاهر آن جا، آن را از بین رفته نشان بدهد.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- واژه «صحیفه» در معنای «کتاب، نامه و ورق کاغذ» به کار می‌رود، اما در متن درس در معنای «کتاب» آمده است.

۲- در عبارت «چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟» فعل «مانده است» از پایان جمله دوم به قرینه لفظی حذف شده است؟

در عبارت «تو از آن منی و من از آن تو» فعل «هستم» از پایان جمله دوم به قرینه معنوی حذف شده است.

قلمرو ادبی:

۱- الف) عشق توجهی به گردوغبار پیروی ندارد (ب) دست زمان

۲- «چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است؟» یعنی «حرف تازه‌ای برای گفتن نمانده است»

قلمرو فکری:

۱- بی توجهی به ظاهر و صورت معشوق - بلند نظری عشق - پایداری در عشق - توجه دائم به معشوق.

۲- اینکه شاعر همه گفتنی‌ها را درباره معشوق خود گفته است و هیچ نکته‌ای برای نوشتن و گفتن باقی نمانده است.

۳- معنی: با اینکه غم عشق، تنها یک ماجرا دارد، اما عجیب آنکه از هر زبانی می‌شنوم، تازه است.
«هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم، / و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم؛ «که تو از آن منی و من از آن تو» / درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.

روان خوانی: آخرین درس

«آخرین درس» از کتاب «قصه‌های دوشنبه» اثر «آلفونس دوده» با ترجمه «عبدالحسین زرین کوب» است.

معنی عبارات مهم:

۱- بیم آن داشتم که مورد عتاب معلم واقع گردم. می‌ترسیدم که مورد سرزنش و نکوهش معلم قرار گیرم.

۲- باز برای ما چه خوابی دیده‌اند. آن گاه سر خویش گرفتیم و راه مدرسه در پیش

* دوباره برای ما چه نقشه‌ای کشیده‌اند. آن گاه به دنبال کار خود رفته و راه مدرسه را در پیش گرفتیم.
درک و دریافت:

۱- اول شخص - الف) کودک دبستانی که داستان را روایت می‌کند. ب) معلم که زبان اصلی را می‌آموزد.

۲- آماده سازی زمینه مناسب برای بوجود آمدن آثار ادبی درجه یک به زبان فارسی، حمایت از همه محققانی که در این زمینه تلاش‌های علمی انجام می‌دهند، تعامل با فرهنگ و ادبیات دیگر ملل برای معرفی زبان ملی و حتی پذیرفتن تأثیر مثبت و سازنده از آن زبان‌ها.

نیایش: ملکا ذکر تو گویم

- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی / نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

ای پادشاه روز جزا من تنها ذکر تو را می‌گویم و تو را ستایش می‌کنم. چرا که تنها تو پاک و منزّه هستی و تنها به راهی می‌روم که تو آن راه را به ما نشان می‌دهی.

ملک = مجاز از خدا / همان ره = ترکیب وصفی / ذکر تو = ترکیب اضافی

- همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

من همواره به درگاه تو عبادت می‌کنم و تنها از فضل و بخشش تو دارای حرکت و حیات و پویایی هستیم. همواره یگانگی تو را ستایش می‌کنم چرا که تنها تو شایسته ستایش و یگانگی هستی.

جویم، گویم، پویم = جناس / درگاه تو = ترکیب اضافی / سزا = مسند / توحید تو = ترکیب اضافی

- تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی

تنها تو عالم و حکیم مطلق هستی، بخشنده و مهربانی و تنها تو فضیلت‌ها را آشکار می‌سازی. پس تنها تو شایسته ستایش هستی.

نماینده فضل = ترکیب اضافی / سزاوار ثنا = ترکیب اضافی

- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

ذات تو را نمی‌توان توصیف کرد چون در فهم محدود من نمی‌گنجی و تو را نمی‌توان به چیزی مانند کرد چون در خیال محدود انسان نمی‌آیی.

فهم و وهم = جناس / وصف تو = ترکیب اضافی / شبه تو = ترکیب اضافی

- همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی همه نوری و سروری همه جودی و جزایی

تو سراسر عزت و شکوه علم و اطمینان هستی و وجودت نور مطلق، نشاط بخش بخشندگی و پاداش است.

همه = قید / همه = تکرار / تکرار مصوت «ی» «و» = واج آرایی /

- همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بپوشی همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی

خدایا تنها تویی که همهٔ پنهان‌ها را می‌دانی و عیب‌های انسان‌ها را می‌پوشانی و تنها تویی که متکبران زیاد را خواهی و ضعیف می‌کنی و ضعیفان را قدرتمند می‌کنی.

بکاهی = فزایی = تضاد / بیشی، کمی = تضاد / همه کمی = ترکیب وصفی / همه بیش = ترکیب وصفی

- لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

سنایی با تمام وجود یگانگی تو را ستایش می‌کند به امید اینکه راه رهایی از آتش جهنم برایش وجود داشته باشد.

آتش و دوزخ = مراعات نظیر / لب و دندان = مراعات نظیر / روی رهایی = ترکیب اضافی / لب و دندان

= مجاز از کل وجود /